

انتشارات خانقاه نعمت اللهی

۷۳

تفسیر منظوم سورهٔ الحجرات

از پیر طریقت: دکتر جواد نوربخش



با مقدمه و حواشی و تعلیقات

از: مراد اورنگ

سورة الحجرات

از : **دکتر جواد نوربخش**

چاپ دوم

چاپخانهٔ فردوسی (شرکت سهامی خاص)

شماره ثبت کتابخانهٔ ملی ۱۷۹ / ۲۵۳۶/۲/۱۱

نام ناشر : **خانقاه نعمت‌اللهی**

نشانی ناشر : تهران میدان شاهپور خیابان بلور سازی

تعداد چاپ ۱۰۰۰ جلد

شماره ۷۳

منظومه های عرفانی ۲۱

بها ۱۲۰ ریال



انتشارات خانقاه نعمت اللهی
۷۳

تفسیر منظوم سورة الحجرات

از پیر طریقت: دکتر جواد نوربخش

با مقدمه و حواشی و تعلیقات

از: مراد اورنگ

فروردین ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

چاپ فردوسی (شرکت سهامی خاص)

بسمه العلی العظیم

قطب العـارفین و قـدوة السالکین جناب دکـتر جواد نوربخش ملقب به نور علیشاه ثانی رهبر طریقهٔ نعمت‌اللهی و استاد دانشگاه تهران ، این تفسیر منظوم را در بیست و پنج سالگی فراهم آورده‌اند و درسال ۱۳۳۰ خورشیدی به چاپ رسیده است. چون باگذشت بیست و پنجسال بکلی نایاب شده و خواستاران زیاد دارد ، از این رو برای تجدید چاپ ، اصلاحاتی دراشعار به عمل‌آوردند و به این بنده فرمودند آن را مطالعه و بررسی‌کنم و اگر چیزهائی به نظـرم می‌رسد ، به عرضشان برسانم. بنده هم دراجراءِ امرشان باکمال دقت مطالعه و بررسی‌کردم و ضمن مطالعه و بررسی متوجه شدم که در تفسیر منظوم نکـات ارزنـده و آموزنده‌ای گنجانده شده و بویژه برخی ازآنها مانند اشعارگلشن‌راز شیخ محمود شبستری ، آیات واحادیث و اشاراتی را دربر دارد و بسیار بجاست که اینگونه آیات و احادیث و اشارات ، از مآخذ و مدارك و سرچشمه های اصلی بیرون آورده شود و در برابر اشعار مربوطه قرارگیرد تامعلوم شود اشعارمورد نظراشاره به چه چیزهائی است و صورت اصلی آنها چیست و ازکیست و درکجاست ؟ با توجه به این نکات دقیق ، درجلو این دسته ازاشعار شماره‌گذاری‌کردم وباکوشش زیاد آیات و احادیث و مطالبی‌راکه مربوط به اینگونه اشعار می‌باشد ، از روی مآخذ بیرون آوردم و پس از پایان اصل کتاب دربخشی بنام

حواشی و تعلیقات جا دادم و با این ترتیب فصلی درنمایان ساختن بسیاری از رازها و ریزه کاریها بـه اصل کتاب افزودم و بـه نظر پیر راه و مرشد دل آگاهم رسانیدم که خوشبختانه مورد پسند واقع شد.

حسب الامر مبارك ، در ترجمهٔ آیات و احادیث با بهـره‌گیـری از ترجمهٔ تفسیر طبری و تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار ، فارسی سره به کار برده شد وسبب نزول آیات نیز که قبلا بطوراختصار انجام گرفته بود ، از روی همان دو تفسیر گرانبها به تفصیل بیان گردید . در بخش ترجمه و تفسیر و شأن نزول آیات ، گاهی هـم از تفسیر ابوالفتوح رازی بهره‌گیری شد . پی بردن به راز ها و ریزه‌کاری های ارزنده و آموزندهٔ این گنجینهٔ گرانبها بسته بـه مطالعهٔ دقیق آن و ژرف بینی درگفته ها و نوشته های آن است . والسلام علی من اتبع الهدی .

مراد اورنگ

فروردین ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

این سوره در مدینه فرود آمده
و دارای هیجده آیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

١ شد بـه بسم الله آغـاز سخن   تا کـه بگشاید در راز سخن

ابتدا باید به حـق بردن پنـاه   زانچه باشد جان و دل را سدراه

همت از حق خواهم و پاکان حق   ویژه از پاکی که دادم این سبق ٢

٣ مونس من سـرور والای مـن   آتش افـروز دل شـیدای من

تا شوم با لطف خلاق معین   غوطه ور در بحر قرآن مبین

پس به فضل ذوالجلال دادگر   آورم بر کف ازان دریا گهر

پا نهـم در بوستان احـمدی   تا بچینم گل ز باغ سرمدی

بشنو اول راز بسم‌الله را   تا گشاید سوی قرآن راه را

باشد آن از بخشش یزدان نشان   آن خـدای ذوالجـلال مهـربان

آیتـی از فیض رحـمانی بـود   مظهـر الطاف سبحانی بـود

ذات اللهـی شد از فیض عمیم   جلوه‌گر بروجه رحمان و رحیم

لطف رحمانی بود بر کام خلق   وز می فیضش کند پر جام خلق

خاص‌رافضل‌رحیمی‌چاره‌جواست   اولیا را هردم از آن آبرو است

این همه از آیت شاهی بود   رهنمـای نعمـت اللهـی بود

هرچه میخواهی بجوئی ای نکو جمله را دربای بسم‌الله جو
۴ با اشارت آمد از ختم رسل جان عالم روح آدم عقل کل
یار را مفتاح اسرار است با زینت سر دفتر یار **است** با
هرچه را دانی که رحمان می‌کند رحمة للعالمین آن می‌کند ۵
از احد تا احمد آمد میم فرق جمله عالم گشته در آن میم غرق
۶ نقطهٔ با را علی دان در خبر آنکه باشد شهر دانش را چو در
جان احمد نیست جز جان علی هر دلی زین نکته گردد منجلی
۷ اوست آری نقطهٔ زیرین با مرحبا زین نقطهٔ وحدت نما
نقطه باید تا شود با در ظهور باکه شد بی‌نقطه ازعقل است دور
ملك با را نقطه همچون در بود باب علم مصطفی حیدر بود ۸
نقطه را گر خواستی از با بجو از شریعت در ولایت آر رو
با چو جوئی نقطه را منظور دار با ولایت شرع باشد استوار
نقطه در هر جا قرین با بود این دو را با هم سرو سودا بود
نقطهٔ تنها نشد مفهوم جان باست واجب تا نماید زان بیان
نقطه چون در زیر با منظور شد غیر مؤمن از ولا مهجور شد
سالکان را جزولایت پایه نیست شرع حق راجزعلی‌سرمایه نیست
گر چه با از نقطه آمد در بیان نقطه باشد بندهٔ با در عیان ۹
در نبی آری نیابی جز ولی وز ولی حق را به بینی منجلی
هوچوازوحدت به‌کثرت رونمود شد علی پیدا و دلها را ربود
جز علی را بر هویت راه نیست بر ولی هم غیر هو آگاه نیست

میوهٔ باغ ولایت هو بود　　گرچه هم پیدا و پنهان او بود

الله

۱۰ واذکروا الله کثیراً گوش کن　　بادهٔ ذکر خدا را نوش کن

رامش جانست آن آرام جان　　یاد جانانست تنها کام جان

با خیالش دور از سر وهم کن　　پس لذکر الله اکبر فهم کن ۱۱

آنکه او بخشیده انسان را خرد　　کی خرد بر کنه ذاتش پی برد

۱۲ جز تحیر سالکان را چاره نیست　　رهروی کانجا نشد آواره کیست؟

ساحت عزش برون از حد وهم　　عرصهٔ قدرش برون از درك وفهم

رفعتش بیرون ز ادراك حواس　　رتبتش خارج ز تمثیل و قیاس

فارسان عرصهٔ عرفان او　　گوی وش سرگشتهٔ چوگان او

۱۳ در بدایات کمالاتش جهول　　مانده ادراك نهایات عقول

درعقال[1] اندر به راهش گام عقل　　در ملال اندر ز وصفش کام نقل

به که بر ذاتش نجوید کس دلیل　　زانکه مشهود است هرجا آن جمیل

نام الله از برای ذوالجلال　　جامع وجه جلال است و جمال

بر جلالش ما سوا را قلب ریش　　بر جمالش صد چو یوسف دل پریش

مردمی کورا به اقرار آمدند　　پیرو آیات و اخبار آمدند

۱۴ فرقه‌ای با فکرت علم الیقین　　یافتند او را به قدرت بی قرین

از سر هستی نظر برداشتند　　نور هستی را ازو پنداشتند

دسته‌ای قید رسوم انداختند　　خویش را درقرب جانان باختند

۱ـ عقال = پای بند ، ریسمانی که با آن پای شتر را بندند.

غوطه ور گشتند در دریای حال — شستشو دادند از آن نقش خیال
۱۵ سر بسر با دیدهٔ عین الیقین — هر کجا دیدند او را همنشین
خود رهاکردند و اورا خواستند — از سر هستی بجان برخاستند
۱۶ مست حق گشتند وسرتاپا خموش — چشمشان‌زودید وزو بشنیدگوش

رحمان

لازم ذاتی است رحمت براحد — خلق می‌گیرد ازین رحمت مدد
رحمت قوس نزولی خوانمش — تاج کرمنای انسان دانمش ۱۷
اسم‌خاص‌ودرصفت موصوف‌عام — خاص حق و عام بر عالم مدام
گر دمی این فیض برگیرد مدد — چرخ و انجم باز ماند از رشد
دانه از جذبش درآرد سر ز خاك — خور بود از نور فیضش تابناك
جنبش ذرات از نیروی اوست — روی‌هریك درحقیقت سوی‌اوست

رحیم

هرکه شد با زمرهٔ خاصان ندیم — نور بخشش می‌شود فیض رحیم
هرکه روی آورد در اقلیم جان — آمدش وجه رحیمی خوش عیان
۱۸ رحمت قوس‌صعودی دان به جد — خواهی ار یابی همی شو مستعد
۱۹ تاج کرمنای آدم آن بود — افسر حق ، بر سر انسان بود

نکته

در عدد گر فکر را سازی مقیم — مانده چل یابی ز رحمن تارحیم
۲۰ اربعینی از خودی باری بکاه — هرچه‌خواهی ازرحیم آنگه‌بخواه

سورة الحجرات

سورة الحجرات ای اهل ادب / رهروان راچون‌چراغ‌آمد به‌شب
جلوهٔ انوار ربانی بود / نور بخش عالی و دانی بود
گلشنی خرم پر از آداب رب / مرحبا کامد ادب اندر ادب
۲۱ نهر این باغ است از آب حیات / هرکه نوشد فارغ آید از ممات
جنت جان ادیبان است آن / راحت روح اریبان است آن

***

یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله واتقوا الله ان الله سمیع علیم (۱)

ترجمه : ای کسانی که گرویدید ، بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید و از خدا بترسید . بی‌گمان خدا شنوا و دانا است .

سبب نزول آیه :

۱ـ بنی سلیم نومسلمان شده بودند و پیغامبر ﷺ ایشان را مسلمانی آموخته بود و ایشان را گفته بود که : چون باز قبیلهٔ خویش روید ، روز عید

گوسفند کشان اول نمازعید بکنید آنگه قربان کنید و گوسفندان کشید و ایشان پیش از نماز گوسفند بکشتند . پس خدای عزوجل این آیت بفرستاد (ترجمهٔ تفسیرطبری).

۲ـ جماعتی روز عید اضحی قربان کردند پیش از آن که رسول نماز عید کرد و قربان ، پس این آیت فرودآمد و رسول ایشان را فرمود تا اعادت قربان کردند (کشف‌الاسرار و عدة الابرار).

یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و أنتم لاتشعرون (۲).

ترجمه : ای کسانی که گرویدید ، آوازهایتان را بالای آواز پیامبر بلند نکنید و با اوبلند سخن مگوئید مانند بلند سخن گفتن برخی ازشما برخی راکه کردارهایتان تباه گردد و شما ندانید .

سبب نـزول آیه :

درخبراست که قوم بنی‌تمیم رسیده بودند به‌حضرت نبوت و می‌خواستند که یکی را برایشان مهتر کنند تا امیر ایشان باشد . بوبکر یکـی اختیار کرد نام وی قعقاع بن معبد . عمرخطاب دیگری اختیارکرد نام وی اقرع‌بن حابس. بوبکر گفت: مخالفت من خواستی به این اختیارکه کردی . عمرگفت : من مخالفت تو نخواستم. سخن میان ایشان دراز گشت و خصومت درگرفتند و به‌آوازبلند سخن گفتند.انس‌بن مالك گفت : کادالخیران ان یهلکا . آنگه در شأن ایشان آیت آمدکه : « لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی » . بوبکر گفت : آلیت علی نفسی ان لااکلم النبی(ص) ابداً الاکاخی‌السرار ، سوگند یادکردم که ازین پس هرگز با رسول خـدا سخن بلند نگویم مگر چنانك باهمرازی سخن گویند و عمر بعد از آن بارسول سخن چنان نرم

گفتی کـه رسول دشوار توانستی شنید . انس مالك گفت : ثابت بن قیس بن شماس خطیب رسول بود که خطباء عرب را جواب دادی درمجلس رسول، و درمجمع عرب آن روز که این آیت فرود آمد بترسید و درخانه نشست دلتنگ و اندوهگین گریه و زاری‌کنان می‌گفت : اناالذی ارفع صوتی فوق صوت النبی و انا من اهـل النار. مگر این آیت بشأن من فرود آمد که من آواز بلند میدادم به حضرت نبوت . آه که اعمال من حابط شد و من از آتشیانم و این سخن ازبهرآن می‌گفت که: کان جهوری الصوت و فی اذنیه وقر ، گوش وی‌گران بود و سخن بلندگفتی ، پس به این سبب از حضرت رسول باز مانـد و خانه برخود زندان کرد . این قصـه با رسول گفتند ، رسول برخاست و به‌خانهٔ وی آمد و او را به بهشت اعظم بشارت داد . گفت : بل انت من اهل‌الجنة (کشف‌الاسرار و عدة الابرار).

ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجرعظیم (۳).

ترجمه : همانا آنانکه آوازهایشان را نزد پیغامبر خدا فرود می‌آورند ، آنان‌کسانی‌اند که خدا دلهایشان را برای پرهیزکاری گشوده و پاك‌کرده، آنانراست آمرزش و پاداشی بزرگ.

سبب نزول :

چون آیهٔ پیش آمد ، صحابه بارسول (ص) چنـان سخن می‌گفتند کـه او چند بار باز می‌خواست و باز می‌پرسید ، خدای تعالی این‌آیه را فرود فرستاد (تفسیر طبری ، ج ۲۶ ، ص ۱۲۰) نقل ازتفسیر زین العابدین رهنما.

۳ـ امتحن‌الله قلوبهم : ای شرحها و وسعها (منتهی‌الارب)، درتفسیر کاشفی: پاك کرد دلهایشان را ـ واژهٔ امتحان بمعنی های : آزمودن و نگریستن و روشن و گشاده کردن است.

ان‌الذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون (۴) ولوانهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیراً لهم والله غفور رحیم (۵)

ترجمه: کسانی که‌ترا ازپس‌حجره‌ها[1] آوازمی‌دهند وببانگ‌بلند میخوانند، بیشترشان بی‌خردانند (۴) و اگرایشان شکیبائی می‌کردند تا به سویشان بیرون آئی، هرآینه برای آنان بهتر بود و خدا آمرزگار مهربان است (۵).

سبب نزول :

۱ـ این آیت اندر شأن ثابت بن قیس بن شماس‌آمد و مردمان بنوتمیم، و سبب این آن بود که ثابت بن قیس بیامد باگروهی به نزدیك پیغامبر ﷺ و چون برسید وقت قیلوله بود و پیغامبر ﷺ خفته بود اندرحجره و ایشان چون برسیدند ادب نگاه نداشتند و به‌آواز بلند پیغامبر ﷺ را بخواندند وگفتندکه : یامحمدبن عبدالله بیرون آی . پس همانگاه مردمان بنوتمیم اندر رسیدند و ایشان نیز مهتران عرب بودند و همه گرد آمدند و پیغامبر ﷺ را گفتندکه : ما این‌که تومی‌گوئی که من پیغامبرخدایم آنگاه از تو بپذیریم‌که توبا ما مفاخرت‌کنی و ما باتو مفاخرت کنیم به نسب و شعر . پیغامبر ﷺ گفت که : روا باشد . پس ایشان هـر گروهی خطیبی فرا کردند . و سه‌گروه بودند و سه خطیب فرا کردند تا شعر گفتند به نسب وفخرکردند به مردانگی وسواری . پس چون ایشان شعرخویش بگفتند، پیغامبرﷺ حسان بن ثابت را گفت که : تو ایشان را جواب ده که تو از من فصیحتری. ثابت برخاست و آن هرسه شاعر را جواب داد و فخر پیغامبر ﷺ و مردانگی اوبگفت، و گفت : هر پیغامبری را خـدای عزوجل قوت و نیروی چهل مرد بداده باشد و مر پیغامبرمارا صلوات الله علیه قوت و نیروی چهل پیغامبربداده است ، و آن علامتها

۱ـ حجره = برداره

و معجزه هاکه پیش‌ازمبعث مراو را پیدا آمده بود همه بگفت و آنچه دروقت مبعث آمده بود و آنچه در روزگار ملوك عجم پیدا آمده بود آن همه بگفت و بیتها شعر گفت فصیح تر ازآن ایشان . پس همه مقر شدند به فخر پیغامبر ﷺ و پیغامبر ﷺ این‌آیت‌که جبرئیل علیه‌السلام آورده بود برایشان خواند : یاایهاالذین‌آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی . الآیة . و پس از آن این آیت دیگر بیاورد : ان الذین ینادونك من وراء الحجرات ـ الی قوله ـ غفور رحیم ـ و ایشان چون این حدیث بشنیدند توبه‌کردند وازآن حدیث‌که می‌گفتندبازگشتند (ترجمهٔ‌تفسیرطبری).

۲ـ ابن عباس گفت : این آیت درشأن قومی فرود آمد ازقبیلهٔ بنی‌العنبر و هم حی من بنی عمروبن تمیم . رسول خدا لشکری فرستاد بـه ایشان وعیینة بن حصن الفزادی را برایشان امیرکرد . چون دانستند که عیینة نزدیك رسید ، عیال و فرزندان بگذاشتند و خود بگریختند . عیینة فرزندان ایشان برده گرفت و بـه مدینه آورد . بعد از آن پدران ایشان آمدند و فدا آوردند تا فرزندان را باز خرند ، وقت هاجرة[1] بود ، چون درمدینه آمدند و رسول خدا آن ساعت درحجره بود درخلوت و درقیلولة . فرزندان چون پدران خودرا دیدند ، فرا ایشان زاریدند وبگریستند. ایشان در آن وقت بشتافتند به درحجرهٔ رسول و بآوازبلند می‌گفتند یا محمد اخرج الینا. رسول درقیلوله بود ، بـه آواز ایشان از خواب بیدارگشت و بیرون آمـد . ایشان گفتند یا محمد فادنا عیالنا . عیال ما بما باز فروش . جبرئیل آن ساعت فرودآمد ، گفت : یامحمد ملك میفرماید که هم از ایشان حاکـم ساز تا این حکم کند . رسول

۱ـ هاجرة = سختی گرما.

گفت راضی‌باشید که‌سبرة بن عمرو که بردین شماست برشما حکم کند . ایشان گفتندی راضی باشیم . سبرة گفت عم من حاضر است و او مه من است تا وی حکم کند و هوالأعوربن بشامة . رسول وی را فرمود تاحکم کند . اعور گفت یك نیمهٔ ایشان آزاد کنی بی‌فدا و یك نیمه را فدا دهند . رسول خداگفت : فعلت و رضیت . این آیت در شأن ایشان فرود آمد (کشف‌الاسرار و عدة الابرار).

شرح و تفسیر

« از آیهٔ ۱ تا پایان آیهٔ ۵ »

ای گروه مؤمنان در طور حـق — کوه خود بینی ندارد نور حـق
بر خـدا پیشی گرفتن نارواست — خود نمائی دره یزدان خطاست
دل که از انوار حق پر نور شد — دیدهٔ خود بینی او کور شد
با تو گویم داستانی زین بیان — تا کنی درك و بسازی نقش جان
آن یکی صوفی نمای بی‌خبر — گفت با روشندلی صاحبنظر
در نهان آندم که هستی با خدا — خواستارم تا مـرا گوئی دعا
چون شنید این گفته آن نیکوسیر — داد پاسخ هان چه گوئی بی‌خبر
آن زمانی را که با او خو کنم — من نیم آن دم که از تو دم زنم
فهم کن این نکته گر مرد رهـی — می‌پذیرش گـر پذیرای شهی
بس فزون‌آمد دراین مورد سخن — تا برانـدازند از بن مـا و من
حـد خود بشناس ای پویای راه — برخود و اعمال خودکم کن نگاه
لحظه‌ای ازشاه خود غافل مباش — یار را دیوانه شو عاقل مباش
با بصر جز چهـرهٔ دلبر مبین — در نظرجز نور حق دیگر مبین
خواب را از سر بنه بیدار شو — مستی اینجا بازهل هشیار شو

هـان بپرهیزید ای مولائـیان — با ادب باشید ای سودائیان
۲۲ کلها آداب آمد خوان عشق — خاصه اندر محضر سلطان عشق
هر مقام و حال را باشد ادب — نزد سالك در مقام قرب رب
در مقامش از ادب گر سر کشد — در تقـدم بـاز مـاند از رشد
آن تقدم هست در حال فنا — از من و ما دم زدن نزد خدا
از خطا های دگر گویم کمی — تا بیندیشی زجان و دل دمی
در رضا آمال خود را خواستن — در مریدی از ارادت کاستن
از ره تسلیم ، برگشتن زبیم — سوی علم خویشتن عندالعلیم
در توکل فعل خود پائیدن است — در تحیر رأی خود را دیدن است
مرحبا رندی که در درگاه رب — ظاهرش شد همچو باطن با ادب
اندرین معنی مقالی گوش کن — بوکه در یابی مهیا هوش کن
در طواف کعبه گفتا کاملی — اعوری دیـدم بزرگـی قابلی
درحرم می‌گشت‌ومی‌گفت ای‌اله — بر تو اینك می‌برم از تو پناه
من که اینسان در تأثر دیدمش — از مقـام و حـال ره پرسیدمش
گفت‌کز شهوت نظر کردم همی — برنکو رو امردی ناگه دمی
بر رخم زد غیرت حق لطمه‌ای — زان‌خطا این‌سان رسیدم صدمه‌ای
پس شنیدم این ندا را با عتاب — هان‌سزا، لوزدت زد ناك العقاب ۲۳
گر بظاهر بی ادب بینی کسی — نیز می‌دانش به باطـن مفلسی
۲۴ ای‌که گوئی دیدن ظاهرخطاست — اهل دلرا هم به ظاهر اعتناست
۲۵ گرنبودی رسم ظـاهر را قبول — لوخشع قلبه نفرمودی رسول

آمده است از راستان اهل حال / داستانی از «سری» بشنو مقال [1]
کان ولی حضرت حق شب همی / گشت فارغ چون زاورادش دمی
کرد در محراب پای خود دراز / ناگه آوازی شنید از غیب باز
کای «سری» اینسان نشینی باشهان؟ / زین سخن افتاد در جانش فغان
پای خود را از ادب واپس کشید / کس دگر آنسان به آن حالش ندید
راه حق آری رهی رندانه است / عاشق دلداده چون پروانه است
شمع را تا بیند از جا بر شود / خود همی سوزد که خاکستر شود
پس به عزم پیشگاه قرب او / در فنا و رستن از خود چاره جو
گر نه ای شایان این سودا برو / مدعی بر آشنا گشتن مشو
رهروانرا امتحانها در ره است / آزمونها بندگان را از شه است
هرچه گوئی یا به دل آید تو را / بشنود داند مر آنها را خدا
قرب حق را همچوقرب بحر بین / هر دمش لطف وخطرها در کمین
لطف وقهر دوست آری توأم است / عاشق این هردو ضدهم آدم است
هان به نزد پاکبازان خدا / رسم خود می دان و حد خود بپا
دورکن رسم تکبر را ز سر / تا شوی مقبول هر صاحب نظر
سر بنه از جان به امر پیك حق / ذره بر خورشید کی گیرد سبق
خویشتن بینی چرا ای غافلان ؟ / در حضور کاملان و واصلان
زشت آید دل به امری دوختن / وانگهی اطوار خود بفروختن

۱- سری بن المغلس السقطی از اقطاب بزرگ صوفیه . متوفی در بامداد سه‌شنبه سوم رمضان سنهٔ ۲۵۳ (نفحات الانس).

این زخود خواهی‌وخودرائی‌بود	حاصلش خسران و رسوائی بود
نزد بینا خود نمائی را بمان[1]	اهل دل در بند آب و گل مدان
۲۶ چون نبی امت آمد شیخ قوم	هان مریدا چیستت الیوم نوم ؟
بی ادب دان‌آن مریدی‌کز غسق	بر مرادش در سخن گیرد سبق
گرمرادش‌کسب‌علم است ازمراد	پس‌خوداو داندکه‌استادش‌چه‌داد
ور همی خواهد شود زو دستگیر	گوکه‌خود را درمقامش‌پست‌گیر
ای بنوری‌گشته مغرور از هوس	خویش‌پنهان‌کن‌که‌می‌بینندعسس
۲۷ می بپرهیز از جواسیس القلوب	محـرمان راز عـلام الغیوب
لال بودن هست بهتر نزد پیر	نیست شودرپیرو آنگه فیض‌گیر
تانگویندت بگو ، خاموش باش	دم مزن آنجا سراپا گوش باش
هرگز از آنان بـه ره پیشی مجو	کم شو ایشان را بدل بیشی‌مجو
باادب شو سست منشین پیششان	از جهالت کم زن آخرنیششان
پشت بر دیوار آن ساحت مـده	تکیه بر غیری درآنساعت مده
پاك‌شوازجان و دل بی‌غل‌وغش	علم خود را بر رخ ایشان مکش
از تملق نزد آنـان دم مزن	حالشان را زین عمل برهم مزن
باش باایشان به صحبت سربزیر	خرده بر گفتارشان هرگز مگیر
سعی‌کن در نزدشان یابی حضور	تا نیاید از تو درخدمت قصور
گفته‌اند از پیشوای اهل دید	شهـریار ملك معنـی بایزید

۱ـ بمان = بگذار ، رها کن.

درحضور حضرت صادق مدام — بود بر سیرو سلوکش اهتمام
صادقش فرمود روزی درخطاب — خیزو پائین آور ازطاق آن‌کتاب
عرض‌کرد اوکه کدامین طاق را — امر فرمائی بجویم ای کیا ؟
گفت بعدازچند سال‌وماه و روز — می‌ندانی طاق مجلس را هنوز ؟
در جوابش گفت کای والاتبار — من ترا بینم به دیوارم چه کار
تا تو باشی درکنارم از وفاق — شرط نبود چشم را دوزم به طاق
هان مریدا هیچگه غافل مشو — قابـل فیاض شو باطـل مشو
درادب پیوسته دل مشغول دار — تا نماید گـوشهٔ چشمیت یار
هرچه خواهی ازدم پیران بخواه — راه این باشد جزاینت نیست راه
آن سبك روحان‌که احمد یافتند — در ادب رفتند و مقصد یافتند
ای هوس بازان کوی وامقی — سرکش‌وخونی‌است عشق‌وعاشقی
گرشما را از ارادت معنی است — گـوش بر امـر فلاتسئلنی است ۲۸
تکیه‌گاه عشق نبود جز ادب — عشق را نسبت نباشد با نسب
پیشی‌اندرقول‌وفعل‌ای‌بوالفضول — می نیاید از تو برحکم رسول
اوطبیب‌است‌وتوبیمار ای‌حبیب — نیست درمان مرترا جز ازطبیب
اعتمادت چیست برافکارخویش — با دل پر حسرت و جان پریش
تا نیاری برگزاف خود دلیل — گویمت رأی العلیل آمد علیل ۲۹
ای مهین یاران بیدار رسول — خامشی جوئید در کار رسول
کس نباید اینکه با صوت‌گران — گردد اورا همسخن چونان‌کران
گفتهٔ او همچو گفتار خداست — نی هوس‌آلوده بی‌ارج وبهاست
مهـروش روشنگر عالـم بـود — روشنی بخش دل آدم بـود

خلق ازو بایست کردن کسب نور   تا که علتها شود ز آنان به دور
نور بخشیدن به خورشید جهان   می نیاید جز به فکر ابلهان
ورنه مهر تابناک آسمان   کی شود روشن زشمع نیمه جان
۳۰ گر ز شاورهم شنیدستی سخن   آن بود سرمشق ما ای ممتحن
در حضور فیض بخش انبیا   هم به قرب اولیا و اصفیا
دم مزن هرگز خموشی پیشه کن   چونکه پرسندت نخست اندیشه کن
کوته و آهسته گو پس درجواب   تا نگردی درخور طعن و عتاب
خاطر جمع محبان خدا   باشد اندر نزد نیکان پر بها
گاه باشد بر نبی یا بر ولی   پیش می‌آید ز حق سیر خفی
ماسوی‌الله آندمش درچشم جان   هیچ ناید چونکه حق بیند عیان
آن زمان گربشنود بانگی بلند   باز گردد زان عروج ارجمند
سینه تنگ آید کند بس رنجه‌اش   باز گیرد صید را از پنجه‌اش
وانگهی تشویش حال پیك رب   هست بر بطلان هر کاری سبب
پس سخن گفتن به آواز بلند   از جهالت دان به نزد هوشمند
وز جهالت کار ها گردد تباه   دور باشد جاهل از فیض الاه
درحقیقت دم زدن آنجا خطاست   خامشی بهتر که اصل مدعاست
آن گروهی کز ره ترك هوی   دم فرو بردند نزد مصطفی
قلبشان را حق گشود و پاك کرد   بهر تقوی روشن از ادراك کرد
۳۱ آزمون کرد آن جماعت را خدا   یافت دلهاشان به تقوی آشنا
شد ز غفاری برایشان جلوه گر   بردشان ظلمات غفلت از نظر

داد آنان را سپس اجری عظیم　　دورشان کرداز خودی باخود ندیم

گر بخواهی وصف اهل امتحان　　بازگویم تا نمائی نقش جان

ممتحن را هست قرآنش شعار　　زینتش نبود بغیر ازذکر یار

نیست خاکی، نورایمانست وبس　　تا بدانی سر بسر جانست و بس

فکرتش او را چراغی پر ضیا　　زان همی بیند سمك را تا سما

توبه باشد پاکی او را نشان　　شسته نقش غیرحق از لوح جان

رهنما بر پاکیش قوت حلال　　مردمان را از حرام آمد و بال

آنچه‌حق ناپاك‌خواند پاك نیست　　لیك نادان را براین ادراك‌نیست

ازورع برخویش‌دارد زیب‌وزین　　زینتی راکش نیابد ننگ وشین[1]

عالم و بینا به کار آن سرا　　عالمی دارد ازین عالم جدا

روزوشب او را بود با حق مقام　　فارغ است از بند جاه و قید نام

چونکه‌نبود دروی‌ازکثرت‌نشان　　صومش از دهر است و افطار ازجنان

چیست‌جنت قرب‌حق‌جستن به‌دل　　وا رهاندن مرغ دل از بند گل

عشق اورا شاهراه و زاد راه　　گنج او اخلاص او بین با الاه

هر که زر گردد مس قلبش ازو　　کی کند گنج گهر را جستجو

خامش است اما مراقب‌دوست‌را　　دم به‌دم باشد مواظب دوست را

فارغ از دلدار نتواند شدن　　یار با اغیار نتواند شدن

۳۲ اهل حق هر جا که گردانید رو　　بود سوی او و پیدا روی او

۱ــ عیب و زشتی

ناظر است اما شهود[1] یار را   جلوهٔ عاشق کش دلدار را
باشد این اوصاف شخص ممتحن   ممتحن شو تا شود کوته سخن
حبذا آنانکه ره آموختند   گوش برفرمان جانان دوختند
مصطفی، ای جمع بیعت‌کردگان   چون شما نبود اسیر این جهان
از پس در گر بخوانیدش بنام   ناصواب‌است این،چه‌خاصید وچه‌عام
کنیت و اسمش نباید برد نام   یا رسول الله خوانیدش مدام
کان نه تنها برکنارازعاقلی‌است   بس‌نشان شرك‌وکفروجاهلی‌است
۳۳ ترك آداب آورد خود رد باب   بی ادب هرگز نگردد کامیاب
حجره کی گردد حجاب دید او   پرده کی شد مانع تأیید او
خشت وگل باشد حجاب دید تن   چشم حق را نیست مانع درزمن
۳۴ او بنور الله بیند هر چه هست   از فراز و شیب ، از بالا و پست
بهتر آن باشد شکیبائی کنید   نی سخن گوئید و رسوائی کنید
پند اگر گیرید و درکار آورید   وز انابت دل به دلدار آورید
زانچه رفته از جهالت یا قصور   چشم می‌پوشد خداوند غفور
با غفوری زنگ از دل شویدت   وز رحیمی ارجعی می‌گویدت ۳۵
رسم صحبت را شنیدی با مهان   بشنو اینك حد آن را باکهان
بر تو گر یار تو باشد پیشرو   جز بحرمت همنشین او مشو
ور بود همتای تودرخلق و خو   از وفا بنمای با او گفتگو
گر زدانش او ز تو کهتر بود   لطف کن با اوکه این بهتر بود

۱ـ شهود = دیدن ، آگاهی یافتن ، حاضر شدن.

گر ترا یاراست بی قید و جهول صحبت اورا بەحکمت‌کن قبول
گر غنی باشد تو راه زهـد گیر جود کن او را اگر یابی فقیر
گـر بود دانـا بر او تعلیـم بـه از تـو بر او شیوهٔ تفهیـم بـه

* * *

یا ایهاالذین آمنوا ان جاء کم فاسق بنباء فتبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین (٦).

ترجمه: ای‌کسانی که گرویده‌اید . اگر آید به شما تباهکاری بخبری ، پس نیك بررسید،که مبادا از روی نادانی گروهی را آسیب برسانید، سپس پشیمان شوید بر آنچه کردید .

سبب نزول :

این آیت اندرشأن عقبة بن ابی معیط فرود آمده است و این قصه آن بود که پیغامبر ﷺ لشکـری فرستاده بود بـه قبیلهٔ بنی‌المصطلق از جهـت صدقات و آموختن مسلمانی ایشانرا و پیغامبر ﷺ از آن لشکر هیچ خبر نداشت . پس این عقبه از آن ناحیت آمده بود ، و گفت کـه : ایشان شما را طاعت نمی‌دارند و سپاه شما را هیچ ندادند و با ایشان حرب همی‌کردند. و پیغامبر ﷺ خواست که‌لشکری دیگر بفرستد ، خدای عـزوجـل این آیت بفرستاد و آن عقبه را جاهل خواند و این عقبه آن بود که خدای تعالی این[۴]آیت به شأن او بفرستاد بدان وقت‌که خیو برروی پیغامبرﷺانداخت : و یوم یعض الظالم‌علیه یدیه یقول یالیتنی‌اتخذت مع‌الرسول

سبیلا [1]. وهم این عقبه بود که مر پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تنها اندریافت و دستار به گردن او اندرکرد و می کشیدش تا مردمان در رسیدند و از دست وی باز ستدند و او را خوار کردند. پس این عقبه در حرب بدر هم بر دست پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد. (ترجمهٔ تفسیر طبری)

و اعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم ولکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئك هم الراشدون (۷) .

ترجمه : و بدانید که پیغامبر خدا درمیان شماست ، اگر او شما را فرمان برد در بسیاری از کارها ، هر آینه به رنج درافتید، و لیکن خدا ایمان را برای شما دوست گردانید و آنرا در دلهای شما بیاراست و ناپسند کرد برای شما ناگرویدن و تباهکاری و نافرمانی را . آنان (که چنین باشند) راه راست یافتگانند.

فضلا من الله و نعمة والله علیم حکیم (۸)

ترجمه : افزونی و نیکی است از خدا و خدا دانای راستکار است.

۱ـ سورة الفرقان ، آیهٔ ۲۷.

شرح و تفسیر

« از آیهٔ ٦ تا پایان آیهٔ ٨ »

ای گـروه مؤمنان تیز هوش   بر پیام حق فرا دارید گوش
گر شما را مخبری آرد خبر   کان بود موحش برانگیزد خطر
صدق وکذبش را نمائید آشکار   با تجسس تا نگردد زشت کار
آنگه آن زشتی گروهی را رسد   آتش اندرمال و جانشان برزند
پس زخجلت خاك ره برسر کنید   وز پشیمانی به دل نشتر زنید
مصطفی در بین مردم حاضراست   برنهان و آشکارا ناظر است
گر شود پیرو شما را در امور   درضلالت‌می‌شوید ازحق به دور
هیچکس را غیراو دستور نیست   هرکه گستاخی کند معذور نیست
آن گروهی کز خدا ره یافتند   از ظـلام فسق رخ بر تافتند
نعمت و فضل خدائی کار کرد   روح ایمانرا برآنان یار کرد
کفر و عصیان و بزه ، حی صمد   در نظرشان ساخت ناهنجار و بد
۳۶ درحدیث ازصادق آمد این بیان   کز خدا مائیم نعمت در جهان

نعمت و نعمت رسانی کیش ماست — رمز رحمانیت حق پیش ماست
نعمت حق پیشوای دین بود — رهنمایش راه علیین بود ۳۷
نعمت حق رخ نتابد از زمین — چشم بیناجوی و آن نعمت ببین
آن گروهی را که حق تأیید کرد — دور از آنان ظلمت تردید کرد
راستگویانند ایشان در جهان — فتنه از گفتارشان ناید عیان
دشمنان فسق و نا فرمانی اند — حاضران درگه سبحانی اند
خود میارائید ای مستان جهل — کادمیت را نشاید یافت سهل
چند فخر از فسق بنمائید هان — جنبشی تا چند این خواب گران
تا به کی تزویر در گفت و عمل — بار رسوائی دهد دار دغل
آنکه از فهم و خرد بیرون بود — بی خبر از بندگانش چون بود
او حکیم است و ز حکمت دادگر — درخور هر جهد می‌بخشد ثمر
تا که در کذبی فرو مانی همه — صدق اگر پیش آوری دانی همه
همچو آن فاسق که باشد درعیان — باز هم باشد بشر را در نهان
۳۸ نفس اماره است پنهان در بشر — هر زمان آرد خبر بس فسق و شر
مایلش سازد به‌شهوتهای خویش — تا که گرداند روانش را پریش
کار بد را می‌دهد در دیده زیب — تا کند مشغولش از راه فریب
رند باید تا شود آگاه از آن — راه را از چاه بیند هر زمان
عقل او بر نفس گردد بازرس — تا شناسد زین میان دزد ازعسس
تا هویدا نایدش سود و ضرر — خود اثر ندهد به هر قول و خبر
نفس اگر بر عقل یابد چیرگی — بهرهٔ دل نیست غیر از تیرگی

نفس اگر پیروز و برخوردار شد ای بسا دلهـا که زان بیمار شد
هرکه را برنفس باشد التفات مرده‌اش بین‌نیست‌درقلبش‌حیات
نفس مسئول است در آسیب دل زان شود روز قیامت منفعل
از صفات دل کس ار رنجور شد از مقـامـات محبت دور شد
آن رسول باطنی خود عقل‌ماست کزفروغ او دل وجان پربهاست
گر نماید پیروی از کار ما دور گردد راه ما از یار ما
رنجه و زاریـم از نفس دغـا ای رسول باطن از رحمت بیا
گوش بر فرمان به خدمت حاضر است نفس سرکش از جهـالت کافر است
دل بفضلت حفظ کن از شر او خـانهٔ خود را نگهدارای نکو

* * *

و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احديهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بينهما بالعدل واقسطوا ان الله يحب المقسطين (۹).

ترجمه : اگر دوگروه ازگرویدگان باهم درافتند ، میانشان آشتی سازید، و اگر یکی از آن دو بردیگری ستم کند ، پس با آنکه ستم می‌کند کارزار کنید تا به فرمان خدا باز آید ، و اگـر بازگشت ، پس آشتی سازید میانشان از روی داد و دادکنید که خدا دادگران را دوست دارد.

سبب نزول :

این آیت درشأن دو قبیلهٔ انصار فرود آمد : اوس و خزرج کـه درعهـد رسول خلاف درمیان ایشان افتاد و به هم برآویختند و یکدیگررا زخم کردند بدست و چوب و نعلین ، رسول خدا این آیت برایشان خواند و میان ایشان صلح افکند .

(کشف‌الاسرار و عدة الابرار)

انماالمؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقوا الله لعلکم‌ترحمون (۱۰).

ترجمه : بی‌گمان مؤمنان برادرانند ، پس‌آشتی سازید میان دو برادرتان و بترسید از خدا . باشد که برشما ببخشایند ·

شرح و تفسیر

« از آیهٔ ۹ تا آخر ۱۰ »

۳۹ گر دوقوم ازمؤمنان دارند جنگ | صلح پیش آورد باید بی درنگ
ور یکی بر دیگری آرد ستم | ازستیز و جنگ با ظالم چه غم
سربکوبیدش بحکم عقل و دین | تاکه برگردد ز راه خشم وکین
تا که برگردد ز امر نفس دون | پای ننهد از گلیم خود برون
گر ستمگر باز گردد از عناد | صلح باید دادشان از روی داد
تا توانی از ره صدق نهان | سعی بنما در رفاه دیگران
سعی باشد کار نیکان خبیر | آدمی را سعی باشد دستگیر
۴۰ لیس للانسان الا ما سعی | در پی آمد سعیه ثم یری
زانکه موسی در بیابان کمال | سعی پیش آورد در حق عیال
داشت در سر تاکند رفع نیاز | زاهل‌خودکامدبراو حق‌چاره‌ساز
شد شتابان هر طرف جویای نار | آتشی می‌جست ، پیدا کرد یار
۴۱ رحمتی‌می‌خواست درخوف‌ورجا | شد کلیم الله آنگاه از خدا

۴۲ نی فرارش بود از بیم گزند | چونکه مردم در پی قتلش شدند
بلکه قصدش بود قومش از بلا | با تلاش و سعی او یابد رها
ورنه موسی را ز کشتن ترس کو | رهنمایان را ز مردن یأس کو
۴۳ اولیا را چاره جوئی شد فرار | در ره مردم نه از قوم و دیار
بد ز موسی نفس حیوانی بدور | تانگوئی بود بیمش از شرور
بود فکرش درپی قوم زبون | آمدش امر رسالت رهنمون
جهد درویشان برای خویش نیست | جز برای دیگران درویش نیست
سعی خضر از جستن آب حیات | همرهان را بد رهائی از ممات
آب جو شد دره صحرا و دشت | تا که آب طاقتش از سرگذشت
بود بر آبش سراسر التفات | تا رسیدش چشمهٔ آب حیات
پس چه زین بهتر که مشتاقان یار | سعیشان باشد بجان دائم شعار
نا توانانرا مدد کاری کنند | دستگیری کرده غمخواری کنند
دادگر باشند برخلق خدا | دور باشند از خطا و ناروا

عدل چبود دادن ازحق حکم ورای | ظلم ناکردن به مخلوق خدای
کفر را پیوسته دشمن داشتن | کافران را نیز ایمن داشتن
در ره حق تیغ بر دشمن زدن | نفس سرکش را بحق گردن زدن
داد ورزی شیوهٔ شاهان بود | هرکه باشد دادگر شاه آن بود
عدل باشد پرتو نور رسول | عادلانرا با رسول آمد وصول
گر بجان باشد شما را مهر یار | داد ورزید از برای کردگار

دربشر هم زین دو قوم آمدنشان	کشمکش باشد میان این و آن
دستهٔ اول بود قوم خرد	کان بشر را سوی یزدان می‌برد
قوم دوم نفس سرکش را بدان	زان‌رسد برجسم وجان‌بیحدزیان
قوم دوم گر ستم دارد روا	قوم اول را کشانند در بلا
قوم دوم در پی فسق و فساد	باز دارد آدمی را از رشاد
جنگ بایدکرد با این قوم دون	تا نسازد قوم اول را زبون
در اطاعت گر ز عصیان دور شد	واجب آمد عفوچون معذور شد
عدل باید کار بستن آن زمان	که نه جان رنجد نه‌تن بیند زیان
نفس حق دارد که در راه کمال	منحرف ننمائیش از اعتدال

گر ستیز افتد در اخوان شما	رنج یابد زان دل و جان شما
بینشان اصلاح باید داد زود	طبق فرمان خداوند ودود
چون همه از نور ایمان زاده‌اید	تن به تن دست اخوت داده‌اید
ما و تو در مظهر حیوانی است	کی عیان در مذهب انسانی است
حق هم منظور دارید از وفا	درحضور و غیبت و مرگ و بقا
ازمسلمان چونکه ماند سیم‌وزر	هم برادر باشدش کافر اگر ،
ثروتش بخش مسلمانان شود	مکنتش بهر سبکباران شود
ای مسلمانان طرب باید طرب	کاین اخوت برتر آمد از نسب
این اخوت ذاتی آمد آن عرض	فهم‌کن زین نکته مقصودوغرض

هست اصلاح اینکه ازمرآت دل	دور سازی پرده های آب و گل

چون حجاب ازروی دلها برشود ‌ ‌ نـور دل با نـور پیغمبر شود
گر نمی‌یابی بفکـرت این بیان ‌ ‌ قـول السلمان مـنا را بخـوان ۴۴
نیز خوش بشنو که براین قاعده ‌ ‌ فـاش گـردد راز نفس واحـده ۴۵

* * *

یاایهاالذین آمنوا لایسخرقوم من‌قوم عسی‌ان‌یکونوا خیراً منهم‌ولانساء من‌نساء عسی ان یکن خیراً منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان و من لم یتب فاوائك هم‌الظالمون (۱۱)

ترجمـه : ای کسانی‌که گرویده‌اید ، خندستانی[۱] نکنندگروهی (مردان) ازگروهی، شایدآنان بهتراز ایشان‌باشند و نه زنانی اززنانی‌دیگر، شایدآن‌زنان‌بهتراز ایشان باشند ، و به همدیگر ترخنده[۲] مزنید و به باژنامه‌های[۳] بد مخوانید ، بدکاری است پس ازگرویدن بانام بد خواندن ، و هرکس بازنگردد ، پس ایشانند ستمکاران.

سبب نزول :

« یا ایهاالذین آمنوا لایسخر قوم من قوم » . ابن عباس گفت این آیه در شأن ثابت بن قیس بن شماس فرود آمد که نشست وی درهمه اوقات به جنب رسول بود ، از بهر آن که درگوش وی گرانی بود . بـه نزدیك رسول از آن می‌نشست تا سخن‌رسول‌آسان تواند شنید. روزی دیررسید درآن‌مجمع ومردمان نشسته‌بودند.ثابت پای به‌گردن مردم فرودمی‌نهاد و می‌گفت : تفسحوا تفسحوا . یعنی‌جای بازکنیدجای

۱ـ خندستانی (ماندسرمستانی) = استهزاء و مسخره.
۲ـ ترخنده = طعنه زدن.
۳ـ باژنامه = لقب.

بازکنید . مردی او راگفت به نشستنگاهی رسیدی ، بنشین ، جای نشستن داری چرا نه نشینی ؟ ثابت از آن سخن درخشم شد و بنشست . آنگه به آن مردگفت : تو پسر فلانه‌ای . یعنی آن زن که درجاهلیت به ناشایست نام برده شده بود. آن مرد دلتنگ شد و ازشرم سر درپیش افکند . آنساعت جبرئیل آمد و این آیت آورد . ضحاك گفت آیه دربارهٔ گروهی ازبنی تمیم نازل شده که درویشان صحابه را استهزاء می‌کردند. مانند عمار و حسان و بلال و صهیب و سلمان و سالم ، و درکهنگی جامهٔ آنان سخن می‌گفتند .

« ولانساء من نساء ». انس گفت دربارهٔ زنان پیغمبر صلى الله عليه وآله نازل شده که ام سلمه را به کوتاهی عیب کردندی . ابن عباس گفت صفیه دختر حیی‌بن‌اخطب نزد رسول خدا آمد و گفت : زنان تو مرا عیب می‌کنند و می‌گویند : ای یهودیه دختر یهودی. حضرت رسول به‌اوفرمود : آیا به‌آنان نگفتی که‌پدرمن موسی وعمویم هارون وشوهرم محمدعلیهم السلام است؟ پس خدای تعالی این آیه را فرستاد (نقل از کشف الاسرار و عدة الابرار) .

شرح و تفسیر

«آیهٔ ۱۱»

ای مسلمانان ادب پیدا کنید　　یکدگر را از چه استهزا کنید
نیست مردانرا سزاوار این منش　　مـر زنانرا هـم نزیبد این روش
گفتن حرف بد و گفتار زشت　　باشد از فکر بـد و لوث سرشت
بعد از ایمان بـد بود نام فسوق　　پاس دارید اهل ایمانرا حقوق
هر کـه او زائیـدهٔ اسـلام شد　　رست از هر زشتی و خوشنام شد
میرود با کفـر او القـاب بد　　خواندنش با آن لقبهـا بد بود
الحذر ای قـوم ره پیمای حـق　　ای که هستید از صفاجویای حق
خود اگر هستید از اهل تمیز　　مبتدی را کـم مپندارید نیز
تا نگردد راه طی معلوم نیست　　کاشنای کعبهٔ مقصود کیست
اولیا را منزل و مأوی گم است　　از خدا شان قول لایعرفهم است ۴۶
با حقارت سوی یاران ننگرید　　ژنده پوشان را محقر نشمرید
چون نمـی‌دانید اسرار کسی　　خورده کـم گیـرید برکار کسی
غافلید آخـر مگر از لـطف حـق　　کـز نسیمی باز گـرداند ورق

۴۷ گه سگی را ره دهد دربزم خاص — گه به تعظیمی زند ره بر خواص

۴۸ همچو موسی و سخنهای شبان — کزندامت آتش افکندش به جان

قرب حق ازراه قیل و قال نیست — درك فیضش جززراه حال نیست

ای‌که داری عیبها درخود نهان — بنگر اندر عیب خویشت یکزمان

جای دید عیب مردم در نظر — دیده‌ای جو عیب خود را می‌نگر

گر نباشد در روانت ابتلا — عیب جوئی برکسی ناید ترا

۴۹ می‌شنو لاتلمزوا از قول حق — خود پرستی را مجو برخود سبق

آن گروهی کز پلیدیهای جان — توبه ننمایند از دل در زمان

باز پیمایند راه کاستی — دور گردند از طریق راستی

خویش را بینند با چشم غرور — وانگهی جویند در مردم قصور

آن جماعت را خدا ظالم شمرد — ظالم از جهلش به جائی پی نبرد

۵۰ لعنت حق از برای ظالم است — گربود نادان و گرهم عالم است

---

۵۱ چیست‌توبه؟رستن‌ازظلمات‌جهل — زان نمودن مشکل بسیار سهل

عیب دارد ، عیب گوید عیبجو — آنکه عیبش نی نگوید جز نکو

گر شدی درکار عیب خویشتن — دور کردی جمله ریب خویشتن

جلوه‌دادی‌جان ودل ازنور غیب — آنگهت در دیده ناید هیچ عیب

عیب مردم را نیاری بر زبان — بد نگوئی هیچگه از این و آن

نکته‌ای بشنو که‌گویند ای عزیز — هرکه‌عیبش‌نیست‌مرگش نیست نیز

۵۲ شد چو مؤمن آینهٔ مؤمن از آن — هرچه خود دارد دراو بیند عیان

شد چومرآت تو پاك ازهر نجس — نور حق را می‌نماید منعکس

تیره دل جز تیرگی را ننگرد / روشنی را نیز منکر می‌شود
چون ندارد دیدهٔ عشاق را / تیره می‌بیند همه آفاق را

* * *

یا ایهاالذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا أیحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم (۱۲).

ترجمه : ای کسانی که گرویده‌اید . بپرهیزید ازبسیاری ازگمان که پاره‌ای از گمان گناه است ، و راز جوئی مکنید و برخی از شما پشت سر برخی دیگر بدگوئی نکنند ، آیا دوست دارد یکی از شما گوشت برادر خود را بخورد مرده ؟ و شما ناپسند دارید آنرا . پس بترسید ازخدا که خدا بازگشت پذیر مهربان است.

سبب نزول :

رسول خدا چون به سفر بیرون شدی ، هر دو مرد توانگر را یکی درویش باایشان فراکردی تا وی ایشانرا خدمت کند و ایشان مؤنت وی کفایت کنند . سلمان درویش بود و محتاج و دوکس از ایشانرا در سفر خدمت می‌کرد و درمنزلها طعام و شراب ایشان میساخت و حاصل می‌کرد . درمنزلی ازمنزلهای سفر ، سلمان ازپیش برفت به منزل تا ازبهر ایشان طعام سازد . چون به منزل رسید ازماندگی و رنجوری خواب بر وی غلبه کرد و باطعام ساختن نپرداخت . ایشان دررسیدند و طعام نیافتند. سلمان را فرستادند به رسول و از وی طعام خواستند . رسول او را به اسامهٔ فرستاد

و اسامة خازن رسول بود . اسامة گفت طعـامی مانده نیست به نزدیك ما . سلمان بی‌طعام و بی‌مقصود بازگشت. آن دومرد گفتند نزدیك اسامة طعام بود ، لکن اسامة بخیلی کرد و نداد . سلمان را به قومی دیگرفرستادند و ازایشان هیچ چیزی نگشاد. آنگه بطعن گفتند : اگر ما این سلمان را به چاهی فرستیم که در آن آب بود ، آب به زمین فروشود و سلمان محروم ماند. آنگه‌آن دومرد برخاستند و تجسس‌می‌کردند که تا خود به نزدیك اسامة طعام بود یانبود . رسول خدا ایشانرا دید، گفت: چیست اینکه آثار گوشت خوردن دردهن شما می‌بینم . ایشان‌گفتند یارسول الله بخدا سوگند ما امروز گوشت نخورده‌ایم. فرمود گوشت سلمان و اسامة را می‌خوردید . پس‌خدا این آیه را فرود فرستاد (ازکشف‌الاسرار و عدةالابرار).

شرح و تفسیر

« آیهٔ ۱۲ »

ای گروه مؤمنان در کار ها — الحذر از پاره‌ای پندار ها

ای بسا پندار کان دارد گناه — رهروان را دور می‌سازد ز راه

تا نخورده تیر پنداری به سنگ — در گمـان بردن روا باشد درنگ

۵۳ حسن ظن ازسوء ظن باشد جـدا — کان پسندیده است واین بس‌ناروا

۵۴ ان بعض الظن اثم ای رهـروان — نقش سازید این بیان برلوح‌جان

همچو آن‌سالك که‌بوداز بس‌ظنین — نـور را پنـداشت رب‌العالمین

می‌گرفت از شوق درویشی وضو — برقـی از نور وضویش دید او

شد سراسیمه شتابان نزد پیـر — که خدا را جلوه‌گر دیدم منیر

بعد از آنکـه از وضـو پرداختم — روی او را دیـده خود را باختم

قصه را دانست پیـر نکته فهـم — گفت خاکت برسرای رسوای‌وهم

رب خود نـور وضو را ساختی — ظـن باطل برده حـق نشناختی

هان به هوش‌آئید ای طلاب راه — برقـی از نور وضو نبود الاه

همچنین گفته است آن شیخ طریق | عارف وارسته و کامل شقیق[1]
در ره مکه جوانی خوب رو | دیدم از مردم به یکسو رفته او
شد گمانم اینکه آن پشمینه پوش | کانچنان بنشسته تنها و خموش
در نظر نیرنگ مردم باشدش | راه و رسم مردمی گم باشدش
قصد توبیخش نمودم پس به دل | کز خیال خویشتن گردد خجل
پیش رفتم تا رسیدم روبرو | ان بعض الظن اثم خواند او
چونکه زو بشنیدم این نطق و بیان | شد عیانم کو بود روشن روان
آمدم تا زو بخواهم عذر خویش | شدزچشمم دور و گشتم بس پریش
چونکه بر مکه رسیدم شد یقین | کو بود موسی امام هفتمین

۵۵ از تجسس نهی کرده کردگار | تا نسازی راز مردم آشکار
آنچه فهمش مرترا دستور نیست | گر رها سازی زحکمت دور نیست
تا نریزد سوء ظنت آبرو | نیك بین شو نیك اندیش و بگو
در زمان مصطفی سلطان فرد | هر فقیری بود خادم بر دو مرد
تاکنند خدمت به آنان در سفر | هم برد فرمانشانرا در حضر
شد مقرر امر برسلمان که نیز | مردوتن را خدمت آرد آن عزیز
روزی ازمجلس که برمی‌خاستند | پختن قوتی ز سلمان خواستند
چونکه رفتند از برش یاران او | غالب آمد خواب بر چشمان او
خواستندازاوبه‌رجعت قوت‌خویش | او ز راه خفتن عذر آورد پیش
پس بدو گفتند رو نزد رسول | قوت‌ماراکن ازآنحضرت وصول

۱ ـ شقیق بن ابراهیم البلخی، کنیتش ابوموسی، بسال ۱۷۴ درگذشته (نفحات الانس)

کرد اطاعت رفت سوی حضرتش | بر «اسامة» شد حوالت قسمتش
پاسخ منفی شنید و شد ملال | باز آمد زانهمه بنمود حال
آن‌دو گفتندش «اسامة» بخل کرد | رو فلانجا با طعامی باز گرد
رفت و آمد گفت آنجا هم نبود | آتش تردیدشان در دل فزود
رفت با سلمانشان هرگون عتاب | پس نمودندش بدین غیبت خطاب
بهر آب ارجانب دریا رود | میشود خشک و همی‌واپس شود
در تکاپوی غذائی پا شدند | طعن سلمان و اسامة می‌زدند
هرکجا رفتند و از رفتن خجول | تادرآخر دید شان ناگه رسول(ص)
۵۶ حضرتش فرمود با آنان شما | گوشت‌می‌خوردید پنهانی چرا ؟
باشگفتی باز گفتند آن دوکس | کان نبوده بهر ما در دسترس
باز فرمود آن شه والامکان | من به لبهاتان اثر بینم از آن
لحم سلمان و اسامة خورده‌اید | نام آنانرا به غیبت برده‌اید
غیبت آوردید تا در کارشان | گوئیا خوردید از مردارشان
ناپسند است ارشما را این روش | دور سازید از خواطر آن منش

رهروا درکار حق بیدار باش | نیك بین وهم نکو پندار باش
زانکه گرغیبت‌کنی از یار خود | رخنه وارد کرده ای درکار خود
شخص غافل‌درحساب‌مردم است | غافلانرا از نظر مقصد گم است
هرکه یارانرا به غیبت برد نام | نیست او را نور ایمان والسلام
می بترسید از خدای دادگر | توبه بنمائید از غیبت دگر

دوست‌داردمؤمنان‌را زان‌حکیم   گفت ان الله تواب رحیم

* * *

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر (۱۳).

ترجمه : ای مردم ! ما شما را ازیك نر و ازیك ماده‌آفریدیم وکردیمتان شاخه ها و دودمانهـا تا یکدیگر را بشناسید ، بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خـدا ، پرهیزکارترین شماست ، براستی خدا دانای آگاه است.

سبب نزول :

مقاتل گفت : سبب نزول این آیت آن بودکه روز فتح مکـه رسول خـدا بلال را فرمود تا بر بام کعبه بانگ نماز گفت ، عتاب‌بن اسیدبن ابی‌العیص از سر عصبیت جاهلیت گفت : سپاس خدا را که پدرم را از این جهان برد تا این روز را نبیند . حارث بن هشام گفت : آیا محمـد جز این زاغ سیاه مؤذنـی پیـدا نکرد ؟ سهیل‌بن عمروگفت : اگرخدا چیزی را بخواهد ، برمی‌گرداندآنرا . ابوسفیان‌گفت: من چیزی نمی‌گویم ، زیرامی‌ترسم‌که خدای آسمان محمد را آگاه سازد. رویهمرفته هریك ازسرتکبر وخود خواهی‌خویش بزرگی می‌نمودند و عیب درویشان می‌جستند. جبرئیل فرود آمد و رسول را از آن‌گفتار ایشان خبرکرد . آنگه این آیت فرودآمد و ایشانرا از آن ناسزا گفتن و عیب درویشان جستن و بـه مال و نسب تفاخرکردن

بازداشت و زجرکرد . ابن عباس گفت : درشأن ثابت بن قیس فرود آمدکه درمجمع رسول آن مرد راگفته بود پسرفلانه و درویش را سرزنش کرده ، رسول (ص) فرمود: کیست گوینده‌ٔ کلمهٔ فلانه؟ ثابت گفت : من یارسول‌الله. پیامبرخدا فرمود به‌چهره‌های این گروه نگاه کن . او هم نگاه کرد. رسول خدا گفت چه دیدی ای ثابت ؟ عرض کرد دیدم سفیدوسرخ وسیاه . فرمود توبرآنان برتری نداری مگردردین وپرهیزکاری (ازکشف‌الاسرار و عدة الابرار) .

شرح و تفسیر

« آیهٔ ۱۳ »

ما شما را آفریدیم ای بشر | از یکی مادینه و نر آن دگر
شاخه ها و دودمانها ساختیم | هرکه را بر حد خود پرداختیم
تا که گردند آشنا با یکدگر | دائماً باشند از هم باخبر
ساختیم از فرق بنیاد جهان | تا که حظ جمع را سازد عیان
تفرقه زین فرق گردید آشکار | فخر ها کردند بر ملك و تبار
۵۷ اصل انسان آدم و حوا بود | زان دو نسل آدمی برجا بود
جمله زین وجهند همتای دگر | نیست مقبول از کسی رای دگر
نزد ما نبود تفاوت در نژاد | همچنین فرقی نباشد در بلاد
خواه زنگی خواه رومی پیش ما | هرکه بی‌رنگ است دارد کیش ما
اصل نسبت چونکه باشد آب و گل | از ره دین فخر این نسبت بهل

سائلی پرسید عیسی را به راه | بین مردم کیست افزونتر ز جاه
برگرفت آن شه دو مشت از خاك را | در جوابش گفت بر گو ای کیا

کز دومشت خاك شد اشرف کدام؟ / مرد کوته کرد زان پاسخ کلام
پس بگفت عیسی به آن مرد ای عزیز / بی تفاوت جمله از خاکیم نیز
۵۸ هر که اتقی بود اکرم او بود / هر که محرم بود محرم او بود

بعد فتح مکه در کعبه بلال / شد مؤذن آن سرا پا عشق و حال
گفت حارث کنیتش ابن حشام / جز کلاغش مصطفی نامد به دام
کعبه و پیغمبر و صوت بلال ! / خاطر خلقی کشاند در ملال
گفت هم آن خالی ازحق پرزکید / غافل جاهل عتاب بن اسید
حمد خالق راکه برد از من پدر / تا نبیند خود چنین روزی دگر
آیهٔ رحمت رسید از سوی حق / متقی تر را بود ره کوی حق
گربلال آمد سیاه از راه پوست / بس عزیزآمد همی درنزد دوست
ای بلال از گفته های هیچکس / هان مشو ازدوست غافل یك‌نفس
گو اذان ای مرد پاك دل فروز / کز ندای تو درآید نور روز
روح می باید شود دمساز تو / گوش جان خواهد شنید آواز تو
تو فضیلت جوی و تقوی سیرتی / ز آن گرامی قدر و صاحب عزتی
فخر تو در بودنت عبد رسول / دیگران مغرور بر رد رسول
تو ز قرب مصطفی جوئی شرف / نور حق تابد به تو از هرطرف
شو بلالا روزوشب مشغول عیش / تا توام یاری نگویم از قریش
لذت تو ذکر جانان بر دوام / خلق را جزجاه وثروت نیست کام
تو بتقوی معتبر در پیش ما / دیگران بیگانه گرچه خویش ما
ما بلالا اهل ظاهر نیستیم / دیدهٔ عشاق بیند کیستیم

ما نه بند کشور آب و گلیم　　خسرو تخت تولای دلیم
قلبها خلوتگه اسرار ماست　　روح و جان روشن هم از انوار ماست

خلق دلها نیز آمد بر دو قسم　　هریکی را حد و رسمی هست و اسم
از مذکر گفتگوی روح بین　　با مؤنث نفس را ممدوح بین
سوی مام خویش رفته شاخه ها　　بر صفات نفس کرده اقتدا
کرده مأوا در پناه مام نفس　　روز و شب دربند غفلت مانده حبس
بندهٔ نفسند آن جمع پریش　　از پدر وامانده در رفتار خویش
خلق دیگر از قبایل مستعد　　با پدرشان دوستی باشد به جد
از گل توحید باشد طینتش[1]　　از صفات روح باشد زینتش
با پدر شان آشنائی ها بود　　چهرشان را دلربائی ها بود
این جماعت رسته از آب و گلند　　صاحبان دیده ، ارباب دلند
گر خرد تنهاست غمازی کند　　با خیالی بس سبب سازی کند
در سخن چینی تواند ره برد　　وز تکبر راه بر آگه زند
آنکه باشد در جهان فرزند روح　　جوید از ایمان و تقوایش فتوح
بند تقوی بر خرد باشد عقال　　تا نیابد بر ستمکاری مجال
۵۹ گر خرد افتد به سودای ریا　　دست ایمان سازدش دور از خطا
گر خرد از تیرگی طغیان کند　　آدمی را بر ره خسران کند
از خرد پیدا شود شر و زیان　　گر نباشد نور تقوی حرز جان

۱- طینت = گل.

چیست تقوی ازخودی فانی‌شدن   مظهـر اخـلاق ربانـی شدن ۶۰
ازخودی رستن به خویشی پازدن   دست را در دامن مولا زدن
۶۱ خضروش وارستن از ظلمات تن   آب حیوان نوش کردن بی‌سخن ۶۲
تا بود فرصت شما را دسترس   کوششی ای رهروان گفتار بس
گر نکو باشید یا پست و شریر   جمله را حق هست دانا و خبیر



قالت الاعراب آمنا قل لـم تؤ منوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل‌الایمان فی‌قلوبکم و ان تطیعوا الله و رسوله لا یلتکم من‌اعمالکم شیئاً ان‌الله غفور رحیم(۱۴).

ترجمه : بادیه نشینان گفتند بگرویدیم ، بگونگرویده‌اید و لیکن بگوئید گردن نهادیم و هنوز اندر نیامده است ایمان (گروش) دردلهـای شما و اگر فرمان برید خـدا و پیغامبرش را ، نکاهد شما را چیزی از کردار هایتان ، بی‌گمـان خـدا آمرزگار مهربان است .

سبب نزول :

این آیت در شأن بنی اسد بن خزیمة فرود آمد . قومی بودند بادیه نشین، درسال قحط به مدینه آمدند و بظاهرکلمهٔ شهادت می‌گفتند و اسلام می‌نمودند ، اما به باطن نفاق داشتند و مخلـص نبودند و در راه مدینـه تباهکاری کردند و نرخهـا گران می‌کردند و آنگه به اسلام خویش منت بررسول نهادند ، گفتند ما که آمدیم به جملگی آمدیم باعیال و فرزندان و بارو بنهٔ خویش نه چون قومهای دیگر که تنها

آمدند برپشت ستورهای خویش و آنگه قتال کردند هرگروهی ازعرب باتو وما قتال نکردیم . بررسول منت می‌نهادند که مامؤمنانیم و از وی عطا و صدقه می‌خواستند تا رب‌العالمین درشأن ایشان این‌آیت فرستاد : «قل لم‌تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا». یا محمد ایشانرا گـوی شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص و تصدیق و اخلاص نیز در دلهای شما نیامده ، بلی مسلمانان اید بظاهر، برزبان کلمهٔ شهادت رانده و از بیم قتل و برده شدن طاعت را انقیاد نموده‌اید.

(ازکشف‌الاسرار و عدة الابرار).

انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لـم یرتابوا وجهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصادقون (۱۵).

ترجمه : هر آینه گرویدگان آنانند که گرویدند به خـدا و پیامبرش ، سپس درگمان نیفتادند و در راه خدا کارزار کردند باخواسته های خویش و تن‌های خویش ، ایشانند راستگویان.

قل اتعلمون الله بدینکم والله یعلم مافی‌السماوات و ما فی‌الارض والله بکل شیء علیـم (۱٦) .

ترجمه : بگوآیا آگاه می‌کنید خدا را ازدین خود ؟ و خدا می‌داند آنچه راکه درآسمانها و آنچه را که در زمین است و خدا به همه چیز داناست.

سبب نزول :

چون آیهٔ ۱۵ و ۱۶ فرود آمد ، تازیان بادیه نشین پیش رسول اکرم‌آمدند و به خدا سوگند یادکردندکه آنان درآشکارا ونهان مؤمن هستند ، ولی خدا دانست که دروغ می‌گویند و در رد گفته های آنان این آیه را فرود فرستاد.

يمنون عليك ان اسلموا قل لا تمنوا على اسلامكم بل الله يمن عليكم ان هديكم للايمان ان كنتم صادقين (١٧).

ترجمه: سپاس می‌نهند بر تو که گردن نهادند و مسلمان شدند ، بگو سپاس منهید برمن به‌گردن نهادن و مسلمان شدن خودتان ، بلکه خدا سپاس می‌نهد بر شما که راه نمود شمارا به‌گرویدن، اگر هستید راستگویان (که گرویدگانید).

ان الله يعلم غيب السماوات والارض والله بصير بما تعملون (١٨).

ترجمه: بی‌گمان خدا میداند نهانی آسمانها و زمین را و خدا بیناست بدانچه می‌کنید .

شرح و تفسیر

«از آیـهٔ ۱۴ تـا ۱۸»

قومی از صحرا نشینان عرب — کز جهالت دور بودند از ادب
مصطفی‌چون‌ساخت‌باخود رامشان — منت آوردند از اسلامشان
کز قبیله جمله روگردان شدیم — دست را در دامن ایمان زدیم
شد به‌آنان این خطاب از کردگار — کای گروه بی‌خبر از اصل کار
قول آمنا به لفظ و حرف نیست — جز که اسلمنا شمارا صرف نیست
۶۳ در شهادت بازبان مسلم شوید — مؤمنید آنگه که از دل بگروید
گر به قبح کافری بینا شوید — لایـق گفـتار آمنـا شوید
لیك تسلیمید از بیم ستیز — در امـان باشید تا از تیـغ تیز
با سخن ایمان به دلها رو نکرد — چهر ایمان پرده را یکسو نکرد
مصطفی را اینکه منت می‌نهید — نفـی ایمان از دل خود می‌کنید
مر شما را هست اقرار زبان — نیست برگفتارتان شاهد روان
جای ننموده به دلهـاتان یقین — تا شب‌کفر است ناید شمس دین

می‌شود رفتار هر قومی قبول　　گر پسند آید خدا را با رسول
می‌برد پاداش سعیش را تمام　　در ره حق آنکه دارد اهتمام
دوست می‌بخشد بغفاری گناه　　وز رحیمی میدهد درخود پناه

کیست مؤمن آنکه بگزیداوهدی　　مؤمن آمد بر خدا و مصطفی
چشم‌جان‌بگشود و بااخلاص رفت　　عام را بگذاشت راه خاص رفت
از ارادت زد قدم در راه دوست　　مغزرابگرفت‌ودورانداخت‌پوست
دردپیش‌آورد و درمانرا گذاشت　　گفتگوی وصل و هجرانرا گذاشت
زآتش او دیگ دل جوش آمدش　　بازبان پس نطق خاموش آمدش
در قمار عشق خواهد باختن　　سوختن از درد و با آن ساختن
شک چه باشد منکر تردید شد　　آنکه مشمول چنین تأیید شد
راستی کاین قوم صادق آمدند　　حسن حق را نیك عاشق آمدند

ای محمد گو به آنان بی‌ثمر　　میدهید ازکیش‌خود حق را خبر
داند او حال شما و همچنین　　آنچه باشد در سماوات و زمین
آنکه‌هستی‌خودطفیل‌هست‌اوست　　آگه‌ازهرچیزبی‌شک موبه‌موست
اینکه با منت ترا حامی شدند　　کفر را هشتند و اسلامی شدند
گو نباشد منتی گر راستید　　منت حق را به جان بیناستید
کو شما را گشت هادی بر رشاد　　جانتان را وارهانید از فساد
راست می‌گوئید اگر از داوری　　او شما را داد بی شک باوری
ای هوی‌جویان خداگوئی چرا ؟　　ای خداگویان هوس جوئی چرا ؟

ای ز لطف خاصهٔ ما بی‌نصیب حضرت ما را کجا شاید فریب
ماکه می‌دانیم راز خشک و تر از شما چونیم یکدم بی‌خبر
جلوه‌موجودات را ازجود ماست جملهٔ اشیا نمود بود ماست
زینهار ای غافلان درخواب چند لایق ما نیست قول ناپسند

* * *

ای خدا افکار ما بس نارواست گفته و کردار ما جمله خطاست
ای خدا غرقیم در دریای جهل جهل را بگرفته‌ایم ازجهل سهل
ای خدا محتاج بر اقرار نیست جز به‌تو ما را به‌غیری کارنیست
تا بود یاد تو ما را ناخدا نیست بیم از موج و طوفان بلا
چون نباشد غیر ذکرت یاد ما سیل غم گو برکند بنیاد ما
عشق توتسخیرکرده جسم وجان در تو محویم ای بقای جاودان
نقش شد بر لوح دل تا نام تو نیست ما را کام غیر ازکام تو
نیست‌در دل‌چشم‌یاری‌مان‌به‌کس انتظار از رحمتت داریم و بس

یافت این دفتر به نامت اختتام
استعین الله فی کل المهام[1]

۱ـ مهام = کارهای سخت ، کارهای مهم .

حواشي و تعليقات

۱ـ درفضيلت بسم‌الله الرحمن الرحيم از قول نبی‌اکرم صلوات‌الله و سلامه عليه : من کتب بسم‌الله الرحمن الرحيم تعظيماً لله عزوجل غفرالله‌له ، و من رفع قرطاساً من‌الأرض فيه بسم‌الله الرحمن الرحيم اجلالاً لله عزوجل ان يداس کتب عندالله من‌الصديقين و خفف عن والديه و ان کانا مشرکين يعنی‌العذاب.

لايرد دعاء اوله بسم‌الله الرحمن الرحيم.

گفت هرآنکس که تعظيم الله‌را بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم نيکو بنويسد الله‌وی‌را بيامرزد، و هرآنکس که رقعۀ از زمين بردارد که آيت تسميت برآن نبشته بود اجلال نام الله را تا به پای فرو نگيرند ، ويرا بنزديك الله در زمرۀ صديقان آرند و پدر و مادر وی که درعذاب باشند ايشانرا تخفيف کنند اگرچه مشرك باشند. و دعائی‌که در اول آن گويند بسم‌الله الرحمن الرحيم ، آن دعا رد نکنند و به اجابت مقرون دارند (کشف‌الاسرار و عدة الابرار درتفسير سورة الفاتحة).

عبدالله مسعود روایت کرد که رسول گفت : (من قرأ بسم‌الله الرحمن الرحیم کتب الله له بکل حرف اربعة الف حسنة و محاعنه اربعة الف سیئة و رفع‌الله‌له اربعة الف درجة) . گفت هر که این آیـه بخواند خدای تعالی او را به هر حرفی چهار هزار حسنه بنویسد و چهارهزار سیئه بسترد و چهارهزار درجه ازبرای او ترفیع کند.

رسول (ص) می‌گوید : (کل امرذی بال لـم یبدء فیه ببسم‌الله فهـوابتر) هرکاری که آنرا قدر و منزلتی باشد ، ابتداء آن‌کار نه به نام اوکنند ، آن کارابتر و بریده باشد (تفسیر ابوالفتوح رازی درتفسیر سورة الفاتحة الکتاب).

۲ و ۳ ـ اشاره است بـه قطب العـارفین حضـرت حـاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین ملقب به مونسعلی شاه قدس الله سره.

۴ـ با اشارت آمد از ختم رسل ـ برابر یك سلسله احادیث و اخبار و نوشته های محققین دین ، حرف (با) در آغاز بسم‌الله ، اشاره است به‌وجود مقدس حضرت‌رسول اکرم‌صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه‌که عقل‌اول یاعقل‌کل بوده وظهورموجودات ببرکت وجود اومیباشد . چنانکه خود آن حضـرت می‌فرماید : ظهرت الموجودات من باء بسم‌الله الرحمن الرحیم . یعنی موجودات از باء بسم‌الله الرحمن الرحیم ظهور یافت « صفحهٔ ۳۸۱ و ۴۰۵ کتاب مجلی ابن ابی جمهورالاحسائی » . باتوجه‌به این حقیقت است‌که حضرت علی علیه‌السلام ازلحاظ فروتنی ، خود را نقطهٔ تحت باء بسم‌الله میداند و میگوید : انا النقطة تحت الباء (صفحهٔ ۳۸۱ و ۴۰۵ و ۴۹ کتاب مجلی و آغاز تفسیر روح البیان و برخی کتابهای دیگر) . احادیث نبوی بصورتهای : اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله روحی ، نمونه هائی از مقام و منزلت آن فرستادهٔ خدا میباشدکه درعالم‌آفرینش به حرف (باء بسم‌الله)تشبیه

شده است . زیراحرف (با) سرآغازکتاب‌تدوینی است‌و دربرابرسرآغازکتاب تکوینی قرار گرفته . درمقام خلقت نورانی میفرماید : اول ماخلق‌الله نوری ، ابتدعه‌من‌نوره و اشتقه من جلال عظمته ـ یعنی نخستین چیزی‌که خدا آفرید نور من بود که آنرا از نور خود پدید آورد و از جلال عظمت خود مشتق ساخت (گلشن راز با تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات ازجناب دکتر نوربخش دربخش شمارهٔ ۱۰).

حدیث قدسی که بصورت : « لولاك‌لما خلقت الافلاك » و بصورتهای دیگر از زبان خدا درشأن رسول اکرم ذکر شده ، با بیان خود آنحضرت که میفرماید همهٔ موجودات از حرف (با) ظاهر شده ، مطابقت کامل دارد « احادیث مثنوی ازمرحوم استاد فروزانفر » . درآغاز همان‌کتاب مجلی که از بسم الله الرحمن الرحیم صحبت میکنند ، حرف بارا درمرتبهٔ اول از عالم خلقت میداند که ازآن بعقل اول تعبیرشده.

دراین باره مطلب زیاداست ولی‌بهمین اندازه‌که نوشته شد بسنده میباشد.

۵ـ رحمةللعالمین ـ اشاره است به‌آیهٔ۱۰۷سورة الانبیاء دربارهٔمقام‌ارجمند حضرت ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه : و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین ـ یعنی ای محمد ترا نفرستادیم مگر رحمت برای جهانیان .

۶ـ نقطهٔ بارا علی‌دان درخبر ـ یادآورخبرمنقول ازحضرت علی(ع) است: انا النقطة تحت الباء ـ من نقطهٔ زیرباهستم (صفحات ۳۸۱ و ۴۰۵ و ۴۰۹ کتاب مجلی و آغاز تفسیر روح البیان) . درشماره ۴ هم‌گفته شد .

۷ـ اوست آری نقطهٔ فی تحت با ـ درشماره ۶ گفته شد.

۸ـ باب علم مصطفی حیدر بود ـ حدیث مشهورنبوی است : **انامدینة العلم و علی بابها** ـ من شهر دانشم و علی دَرِآنست (جلد ۱ ص ۲۰۹ تفسیرکشف‌الاسرار و عدة الابرار) .

۹ـ نقطه باشد بندهٔ با درعیان ـ یاد آورگفتار علی علیه‌السلام است :

انا عبـد من عبید محمد (ص) ـ من بنده‌ای از بندگان محمد هستم .

۱۰ـ واذکروا الله کثیراً گوش کن ـ **فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی‌الارض وابتغوا من فضل‌الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون** (آیهٔ ۱۰ سورة الجمعه)ـ دربارهٔ نماز آدینه است . یعنی چون نمازگذارده شد ، پس درزمین پراکنده شوید و بجوئید از فضل خدا (روزی خدا) و یادکنید خدا را فراوان ، باشدکه رستگار شوید.

۱۱ـ پس لذکرالله اکبر فهم‌کن ـ **اتل‌ما اوحی‌الیك من‌الکتاب واقم‌الصلوة ان الصـلوة تنهـی عن الفحشاء و المنکـر و لذکـر الله اکبرو الله یعلـم مـا تصنعون** (آیهٔ ۴۵ سورهٔ عنکبوت) ـ بخوان ای پیغمبر آنچه از این نامه (قرآن) به تو پیغام داده میشود و به پای دار نماز را که نماز باز می‌دارد از زشت‌کاری و ناپسند وهر آینه یادکرد خدا بزرگتر است و خدا میداند آنچه را که می‌کنید.

ذکرخداکه عبارت ازذکرخفی یا ذکر جلی باشد ، درمکتب تصوف دارای اهمیت‌خاص است و بدستور پیرراه‌خوانده می‌شود . ذکرخفی یاذکرقلبی ، مخصوص هریك از افراد است و همیشه آنرا آهسته میخوانند . اما ذکرجلی درحلقهٔ درویشان باحضور قطب یا شیـخ او انجـام می‌گیرد . اینك دو حدیث از پیغمبر خـدا دربارهٔ اهمیت ذکر :

الف ـ یقول الله عزوجل : انا عند ظن عبدی و انا معه حین یذکرنی ، فان ذکرنی فی نفسه ، ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فـی مـلاء ذکرته فی ملاء خیر منهم (حدیث قدسی است). خدای عزوجل میفرماید : من درپیش گمان بنده‌ام هستم ومن با اویم هنگامی‌که مرا یاد می‌کند ، پس اگرمرا درنفس خود یاد کند . من‌هم او را

درنفس خودم یاد می‌کنم و اگر مرا در میان جمعیت یادکنند ، من هم او را درمیان جمعیت‌به‌یادمی‌آورم بهترازآنان . (جلدهفتم، صفحهٔ ۳۹۵ کشف‌الاسرار وعدة الابرار درتفسیر آیهٔ ۴۵ سورهٔ عنکبوت) .

ب- خیرالذکر الخفی - بهترین ذکرهمانا ذکرپنهانی است (نهج‌الفصاحه)

۱۲- جز تحیر سالکان را چاره نیست - ناظر به این دعاست : رب زدنی تحیراً فیك - یعنی پروردگارا ! تحیر دربارهٔ خودت را برای من زیادکن.

۱۳- در بدایات کمالاتش جهول   مانده ادراك نهـایات عقول

درصفحهٔ ۲۰ کتاب عبهـرالعاشقین ، یعنی در بخش حواشی برمتن کتاب تصنیف شیخ روزبهان بقلی‌شیرازی چاپ‌سال۱۳۴۹ خورشیدی، ازواژهٔ : (درنهایت) گفت وگو میکند و میگوید : درنهایت : یعنی درنهایت امرکه آن وصول به مرتبهٔ توحید است و این معنی نازك است درقول اهل تحقیق‌که : النهایة هی‌الرجوع الی البدایه - یعنی نهایت عبارت ازبرگشتن به بدایت است .

۱۴- علم‌الیقین - درآیهٔ ۵ سورة التکاثر است : **کلا لو تعلمون علم الیقین**- نه چنانست‌که می‌پندارید ، اگر بدانید دانستن بی‌گمان (مشغول ندارد شما را نبرد کردن بایکدیگربه‌انبوهی). مقصود این است‌که اگر به‌چگونگی روز رستاخیزازروی یقین آگاهی داشتید ، به زیادی قبیله و مال و دارائی افتخار نمی‌کردید و با هم به نبرد نمی‌پرداختید .

۱۵- عین‌الیقین - درآیهٔ ۷ سورة التکاثر است : **ثـم لترونهـا عین الیقین**- نه چنان است‌که می‌پندارید ، باز آنرا (دوزخ را) خواهیدديد بادیدهٔ بی‌گمانی.

۱۶- مست حـق گشتند و سر تا پا خموش

چشمشان زو دید و زو بشنید گـوش

اشاره به حدیث قدسی است که میفرماید : **لایزال العبدیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها** ـ خدا میفرماید: بندهٔمن همیشه به من نزدیکی می‌جوید بابجا آوردن مستحبات تا اینکه او را دوست بدارم ، چون او را دوست داشتم گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم اوکه با آن به بیند و زبان اوکه با آن سخن‌گوید و دست اوکه باآن بگیرد و پای اوکه باآن راه برود (گلشن راز با حواشی و تعلیقات جناب دکتر نوربخش شماره ۴۰ در بخش حواشی و تعلیقات) .

۱۷ـ تاج‌کرمنای انسان دانمش ـ **و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی‌البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا** ـ و بی‌گمان ما آدمیزاد را گرامی ساختیم و آنان را درخشکی و دریا برداشتیم و از پاکیزه‌ها روزیشان دادیم وبربسیاری ازآنچه‌که‌آفریدیم برتریشان دادیم برتری دادنی (آیهٔ ۷۰ سورة الاسری) .

۱۸ـ رحمت قوس صعودی دان به جد ـ اشاره است به آیهٔ ۹ سورة النجم که دربیان مفهوم قاب قوسین و رسیدن حقیقت محمدی (ص) به نقطهٔ وحدت و مقام جمع‌الجمع و فنا فی‌الله میباشد . درآیهٔ ۸ به‌طی مراحل معنوی‌آنحضرت درسیر قوس صعودی اشاره می‌کند و میگوید : **ثم دنا فتدلی** ، یعنی پس نزدیك شد سپس نزدیکترگشت . به دنبال آن‌که آیهٔ نهم باشد ، عروج‌کامل ورسیدن به نقطهٔ وحدت و استغراق درعالم الوهیت را نمایان میسازد و میگوید : **فکان قاب قوسین اوادنی**ـ یعنی شد باندازهٔ دوکمان یا نزدیکتر . مقصود این است که آنحضرت محیط دایرهٔ

کمال را درقوس نزولی و قوس صعودی که رویهمرفته مقدار دوکمان می‌شود طی کرد و به نقطهٔ مبداء و فناء فی‌الله و جمع الجمع رسید و میان او و محبوبش فاصله‌ای نماند .

۱۹ـ تاج کرمنای آدم آن بود ـ درشمارهٔ ۱۸ گفته شد.

۲۰ـ اربعینی از خودی باری بکاه   هرچه‌خواهی ازرحیم‌آنگه بخواه

اشاره به حدیث نبوی است درچله نشینی صوفیان : **من اخلص لله اربعین یوماً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه** ـ هرکس چهل روز برای خدا درعمل اخلاص ورزد ، ظاهر میشود چشمه های حکمت از دلش بر زبانش (احادیث مثنوی تألیف فروزانفر) .

۲۱ـ نهراین باغ است ازآب حیات   هرکه نوشد فارغ آید از ممات

پیشینهٔ آب حیات یا آب زندگی در انجیل است بدین ترتیب : درآیهٔ چهاردهم ازباب چهارم انجیل یوحنا ازقول حضرت مسیح میگوید: «کسی که ازآبی که من به او میدهم بنوشد ، ابداً تشنه نخواهد شد ، بلکه آن آبی که به او میدهم ، دراو چشمهٔ آبی گرددکه تا حیات جاودانی میجوشد».

درآیهٔ هفدهم و هیجدهم ازباب هفتم انجیل یوحنا میگوید : «درروزآخر که روز بزرگ عید بود ، عیسی ایستاده ندا کرد و گفت : هرکه تشنه باشد نزد من آید و بنوشد .کسی که به من ایمان آورد چنانکه‌کتاب میگوید ، ازبطن اونهرهای آب زنده جاری خواهد شد » .

درآغاز باب بیست و دوم مکاشفهٔ یوحنای رسول میگوید : «ونهری‌ازآب حیات به من نشان داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا و برّه (مسیح) جاری میشود ».

۲۲ـ کلها آداب آمد خوان عشق ـ درصفحهٔ ۷۲۰ تفسیرحدائق الحقایق (قسمت سورهٔ یوسف) تألیف معین الدین فراهی هروی چاپ ۱۳۴۲ می‌نویسد : طرق العشق کلها آداب .

۲۳ـ هان سزا، لوزدت زدناك العقاب . یعنی اینك پاداش . اگربر بی‌ادبی بیفزائی ، عذاب ترا بیشترخواهیم کرد .

۲۴ـ ای که گوئی دیدن ظاهرخطاست　　　اهل دلرا هم به ظاهر اعتناست

الظاهرعنوان الباطن ـ ظاهرعنوان باطن است (حدیث نبوی ـ صفحهٔ ۳۶۳ کتاب : احوال و آثار عین القضاة تألیف دکتر رحیم فرمنش چاپ ۱۳۳۸).

۲۵ـ گر نبودی رسم ظاهر را قبول　　　لوخشع قلبه نفرمودی رسول

رسول خدا صلوات‌الله و سلامه علیه مردی را دیدکه درنماز دست به ریش خود فرود می‌آورد ، گفت : **لوخشع قلب هذا لخشعت جوارحه** ـ یعنی اگر دل این مرد فرو شکسته بودی ، اعضای او نیز فرو شکسته بودی (کشف‌الاسرار و عدةالابرار درتفسیر آیهٔ دوم از سورة المؤمنون) . آیـهٔ اول و دوم سورة المؤمنون این است : **قـد افلح المؤمنون . الـذین هـم فـی صلوتهـم خاشعون** ـ بی‌گمان رستگار شدند گرویدگان ، آنانی که درنمازشان فروتنی‌کنندگان یا فرو شکستگی کنندگانند.

۲۶ـ چون نبی امت آمد شیخ قوم ـ اشاره به حدیث نبوی است :

الشیخ فی‌قومه کالنبی فی امته ـ پیر درمیان گروه مردم خود یا خاندان خود ، مانند پیغمبر است درمیان امت خود (احادیث مثنوی تألیف فروزانفر) . به دوصورت زیر نیز آمده : ـ **۱ـ الشیخ فی بیته کالنبی فی قومه　۲ـ الشیخ فی‌اهله کالنبی فی امته.**

۲۷ـ می‌بپرهیز از جواسیس القلوب ـ درمثنوی معنوی هم میگوید :

عبداللطیف عباسی اشاره میداندبدین عبارت: « احذروهم فانهم جواسیس القلوب » کـه بعقیدهٔ او حـدیث است و در شرح تعرف ، ج ۱ ص ۶۸ ، این جمله منسوبست به ابوعبدالله انطاکی بصورت ذیل : قال ابوعبدالله الانطاکی : **اذا جالستم اهل الصدق فجالسوهم بالصدق فانهم‌جواسیس القلوب یدخلون فی‌اسرارکم‌ویخرجون من هممکم**- چـون با اهـل راستی نشستید ، پس بـا آنـان از روی راستی و درستی بنشینید ، زیرا آنان جاسوسان دلها هستند ، داخل می‌شوند در رازهای شما وبیرون مـی‌آیند از قصـد هـای درون شما . مقصود این است کـه از اندیشه و آهنگ شما آگاه می‌گردند (احادیث مثنوی تألیف فروزانفر) .

۲۸- فلا تسئلنی - اشاره است به آیهٔ ۷۰ سورة الکهف و خطاب بندهٔ پاك و پارسا و روشندل به موسی علیه السلام : **قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث لك منه ذکراً** - گفت پس اگر ازمن پیروی میکنی ، دربارهٔ هیچ چیز از من پرسش مکن تا اینکه من خودم از یاد کرد آن بـه تو سخن‌گویم - مقصود این است آن پاك مرد بینادل بـه موسی گفته است اگـر میخواهـی همـراه من بیائی ، دربارهٔ کارهائی که میکنم ازمن چیزی مپرس تا من خودم ازآن‌کار به تو سخن بگویم واز رازهای آن ترا آگاه سازم .

داستان دیدار موسی با آن پاکمرد خدا بتفصیل درسورة الکهف یاد شده. مفسرین او را خضر پیغمبر دانسته‌اند ، امـا چنین نیست ، زیرا خضر لقب یکی از پیامبران یهود است که درقرآن بنام الیاس و در نوشته های وابسته به تورات بنام ایلیا میباشد و نزدیك ششصد سال پس ازموسی بوده . باآنچه‌گفته شد ، این‌موضوع درخور پژوهش کامل میباشد.

۲۹ـ گویمت رأی‌العلیل آمد علیل ـ اشاره به گفتاری‌است ازبرخی دانایان :

رأی العلیل علیل ـ رأی و فکرآدم علیل ، ناقص و علیل است .

۳۰ـ گر ز شاور هم شنیدستی سخن ـ درآیهٔ ۱۵۸ سورهٔ آل عمران است:
و شاورهم فی‌الامر ـ و با ایشان درکار مشورت‌کن ـ خطاب به رسول اکرم است که دربارهٔ کارزار یا برخی ازکارهای مهم با بزرگان اسلام مشورت کند ـ دربارهٔ معنی و مفهوم این آیه که دنبالهٔ آیه های قبلی است ، به تفسیرها مراجعه شود.

۳۱ـ آزمون‌کرد آن جماعت را خدا — یافت دلهاشان به تقوی آشنا

با شعرپشت سرش درتفسیر آیهٔ سوم و بویژه در وصف آن دسته ازمؤمنین است که خـدا دلهای آنان را برای تقـوی پاك و روشن ساخته . اینك دو حدیث از رسول خدا دربارهٔ این گروه پاکدل ، ازتفسیرکشف الاسرار و عدة الابرار :

الف ـ **لن یزال قلب ابن‌آدم ممتلئاًحرصاً الاالذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ـ** همیشه دل آدمیزاد پراست از آز ، مگرکسانی‌که خدا دلهای‌آنان را پاك ساخته است برای پرهیزکاری.

ب ـ **لایزال قلب ابن‌آدم جدیداً فی‌حب الشیء وان التقت ترقوتاه من‌الکبر الاالذین امتحن الله قلوبهم للتقوی و هم قلیل ـ** همیشه دل آدمیـزاد تـازه است در دوست داشتن چیزی اگر چه دوچنبرگردنش ازکهنسالی به هم برسد ، مگرکسانی‌که خدا دلهای آنان را برای پرهیزکاری پاك وگشاده و روشن ساخته و آنان‌کم هستند.

ترقوه استخوان چنبرگردن است‌که ازبالای سینه آغازمیشود و ازدوسوی گردن به سوی پشت میرود . **ترقوتان** یعنی دوچنبر یا دو استخوان چنبرگردن . در آیهٔ ۲۶ سورة القیامة به واژهٔ تراقـی بر میخوریـم کـه بمعنی چنبر هـای گـردن یا

استخوانهای بالای سینه است : کلا اذا بلغت التراقی ـ براستی آنگاه که جان به چنبرهای گردن رسد . مقصود ازآیه فرارسیدن مرگ است که جان به‌گلو میرسد و زندگی پایان می‌یابد . چنانکه در آیهٔ ۸۳ سورة الواقعه نیز به این موضوع اشاره میکند و میگوید : **فلولا اذا بلغت الحلقوم** ـ یعنی پس چرا آنگه که جان به گلو میرسد ؟ مقصود این است چرا درآن هنگام نمی‌توانید مرگ را بازگردانید ؟

۳۲ـ اهل حق هرجاکه گردانید رو بود سوی او و پیدا روی او

اشاره به قسمتی از آیهٔ ۱۱۵ سورة البقره است : **فاینما تولوا فثم وجه‌الله**ـ پس هرجا که روی گردانید ، آنجا روی خدا یا سوی خداست.

۳۳ـ ترك آداب آورد خود رد باب ـ اشاره به گفتاری است از بزرگان: **من ترك الاداب رد عن‌الباب**ـ هرکس ترك آداب کند ، از دربرگردانده می‌شود.

۳۴ـ او بنورالله بیند هرچه هست ـ اشاره به حدیث نبوی است : **القوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنورالله عزوجل** ـ بترسید از تیز هوشی و دانائی مؤمن که او با فروغ خدا می‌نگرد ، خدائی که بزرگ و ارجمند است (احادیث مثنوی از فروزانفر) .

۳۵ـ وزرحیمی‌ارجعی‌می‌گویدت ـ اشاره به چهارآیهٔ‌پایان‌سورة‌الفجراست (ازآیهٔ ۲۷ تا ۳۰) : **یاایتها النفس المطمئنة . ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی . و ادخلی جنتی** ـ ای تن آرمیده (ای‌کسیکه‌آسوده دلی از راه ایمان)، بازگرد به سوی پروردگارت ، خشنود از خدا و خدا از تو خشنود .

۳۶ـ درحدیث ازصادق‌آمد این بیان کز خدا مائیم نعمت در جهان

از حضرت صادق علیه السلام است : **نحن والله نعمة الله التی انعم بها علی عباده و بنا فازمن فاز** ـ سوگند به خدا ما هستیم آن نعمت خدا که بوسیلهٔ آن نعمت داد بربندگانش و بسبب ما رستگار شد آنکه رستگار گشت .

۳۷ـ رهنمایش راه علیین بود ـ اشاره است بـه آیه های ۱۸ و ۱۹ سورهٔ المطففین که درآیهٔ ۲۰ و ۲۱ معنی آن را روشن میسازد : **کلا ان کتاب الا برار لفی علیین ، و ما ادریك ما علیون ،کتاب مرقوم ، یشهده المقربون** ـ یعنـی براستی نامـهٔ نیکوکاران در علیین است . ای محمد تراچه چیز دانا کرد که علیین چیست ؟ نامه ایست نوشته شده ، آنرا نزدیکان درگاه خدا میبینند.

اگرچه درتفسیر هـا معنی هـای گوناگـون برای دو واژهٔ علیین و علیون نوشته‌اند که چندان درخور پذیرش نیست ، ولی خود آیه هـا مفهوم آنها را خوب روشن میسازد و میرساند که نامهٔ‌کردارنیکوکاران است . رویهمرفته نام ویژه ایست برای پروندهٔ خوب نیکوکاران و پیشینهٔ خوب آنان . دنبالهٔ آیه ها هم نشان میدهد که صاحبان علیین یعنی دارندگان پروندهٔ خوب و پیشینهٔ خوب به بهشت میروند و از رحمت خدا بهره مند می‌گردند.

۳۸ـ نفس‌اماره است پنهان دربشر ـ اشاره است،به‌گفتاریوسف علیه‌السلام درآیهٔ ۵۳ سورهٔ یوسف : **و ما ابریء نفسی‌ان النفس لامارة بالسوء** ـ ـ من خویشتن‌را بی‌گناه ندارم و ندانم ، بدرستی‌که نیروی سرکش درونی هرآینه سخت فرمان دهنده است به بدی ـ مقصودش این بوده اگرچه نیروی سرکش درونی‌آدم را به‌کارهای بد وادار میکند ، ولی با همهٔ این ، او به زلیخا دست درازی نکرده و بی‌گناه میباشد.

۳۹ـ گر دو قوم ازمؤمنان دارند جنگ

صلح پیش آورد باید بی درنگ

نمودار چند حدیث از رسول خدا میباشد :

الف- **تصلح بین‌الناس اذا تفاسدوا** - آشتی بده میان مردم هنگامی که باهم بد شدند.

ب- **الا اخبرکم بما هوافضل من کثیر من الصیام : اصلاح ذات البین وایاکم والبغضة فانما هی الحالقة** - آیا شما را آگاه نگردانم به چیزی که برتراست از بیشتر روزه‌ها : آشتی دادن میان مردم و بپرهیزید از دشمنی که آن بریدن پیوند خویشی ونکوهیده است (این دوحدیث درتفسیرهمین‌سوره‌است ازکشف‌الاسراروعدة الابرار).

پ- **اجرالمصلح بین‌الناس‌کاجرالمجاهد عندالحرب** - پاداش آشتی پدید آورنده درمیان مردم ، مانند پاداش‌کسی است که در راه دین کارزار کند (تفسیر ابوالفتوح رازی - درتفسیر همین سوره) .

ت- **اصلح بین الناس ولو تعنی‌الکذب** - میان مردم آشتی پدید آور اگرچه با دروغ‌باشد (نهج‌الفصاحه).

۴۰- لیس للانسان الا ما سعی　　　در پی آمد سعیه ثم یری

در آیهٔ ۳۹ و ۴۰ ، از سورة النجم است : **و ان لیس للانسان الا ما سعی. و ان سعیه سوف یری** - و اینکه انسانرا نیست جز آنچه کوشش‌کند و اینکه‌کوشش او بزودی دیده خواهد شد.

۴۱- رحمتی می‌خواست درخوف و رجا
شد کلیم الله آنگاه از خدا

نمودار آتش دیدن موسی در بیابان و از میان آتش آواز خدا را شنیدن است . درسه جا از قرآن به این موضوع برمیخوریم . نخست سورهٔ طه از آیهٔ ۹ تا ۱۴ - دوم سورة النمل آیه‌های ۷ و ۸ و ۹ - سوم سورة القصص‌آیات ۲۹ و ۳۰ - همهٔ اینها میرساند که موسی علیه السلام با خانواده‌اش دربیابان میرفته ، از دور آتشی

می‌بینند ، میرود آتش بیاورد که گرم شوند . ناگاه ازمیان درخت آوازی به‌گوشش رسیده که گفته است : ای موسی منم خدا پروردگارجهانیان . سپس به پایهٔ پیامبری برگزیده می‌شود و برای رهائی بنی‌اسرائیل به مصر میرود.

۴۲ـ نی فرارش بود از بیم گزند　　　چونکه مردم در پی قتلش شدند

حضرت موسی پیش از برگزیده شدن به پیامبری ، درمصر یکی ازقبطیان راکه با یکی ازبنی‌اسرائیلیان گلاویز شده بود کشت و ازترس گرفتار شدن گریخت و به مدین رفت . شرح داستانش در سورة القصص از آیهٔ ۱۴ تا ۲۱ بتفصیل یاد شده است .

۴۳ـ اولیا را چاره جوئی شد فرار　　　در ره مردم نه از قوم و دیار

حدیث‌نبوی است : **الفرار مما لایطاق من سنن‌المرسلین** ـ گریختن ازچیزی که تاب‌آورنمی‌باشد ، از روشهای پیامبران است (احادیث مثنوی تألیف فروزانفر).

۴۴ـ قول السلمان منا را بخوان ـ بیان رسول خدا دربارهٔ سلمان فارسی است : **سلمان منا اهل البیت** ـ سلمان ازما اهل بیت است (احوال و آثارعین‌القضاة تألیف دکتررحیم فرمنش و مرآت الحق تألیف مجذوبعلیشاه همدانی) .

۴۵ـ فاش‌گردد راز نفس واحده ـ اشاره به حدیث نبوی است : **المؤمنون کنفس واحدة** ـ گرویده‌گان مانند یك تن هستند (کشف الاسرار و عدة الابرار جلد ۸ ص ۴۷۰).

۴۶ـ ازخداشان قول لایعرفهم است ـ اشاره است به حدیث قدسی از زبان خدا : **اولیائی تحت قبایی لایعرفهم غیری** ـ دوستان من زیرگنبد های من هستندکه جزمن‌کسی آنان را نمی‌شناسد. (احادیث مثنوی تألیف فروزانفر) .

۴۷ـ گه سگی را ره دهد در بزم خاص ـ سگ اصحاب کهف را به یاد می‌آورد : **وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید** ـ و سگشان دو دست خود را گشاده بود بر درگاه «غار» (آیهٔ ۱۸ سورة الکهف).

۴۸ـ همچوموسی و سخنهای‌شبان   کز ندامت‌آتش‌افکندش‌به‌جان

اشاره به داستان موسی و شبان است در دفتر دوم مثنوی معنوی :

دید موسی یك شبانی را بـه راه   کو همی گفت ای خدا و ای الاه

۴۹ـ می‌شنو لاتلمزوا از قول حق ـ درشمارهٔ ۴۷ گفته شد .

۵۰ـ لعنت حق از برای ظالم است ـ در چندین جا از قرآن به ستمکاران نفرین‌شده ، ازآنهاست‌آیهٔ ۱۸ سورهٔ هود : **الا لعنة الله علی الظالمین** ـ بدان‌که نفرین خدا برستمکارانست .

۵۱ـ چیست توبه رستن ازظلمات جهل ـ رسول خدا فرموده : **التائب من الذنب کمن لاذنب له** ـ بازگشت کننده ازگنـاه مانند کسی است کـه گناه ندارد (احوال و آثار عین‌القضاة تألیف دکتر فرمنش) .

۵۲ـ شدچومؤمن‌آینهٔ‌مؤمن‌ازآن ـ حدیث‌نبوی‌است : **المؤمن مرآت‌المؤمن** ـ مؤمن آینهٔ مومن است (احادیث مثنوی از فروزانفر) .

۵۳ـ حسن ظن از سوء ظن باشد جدا ـ دوحدیث از رسول خدا :

الف‌ـ برای برکنارماندن ازآسیب مردم و احتیاط را نگاهداشتن : **احترسوا من‌الناس بسوء الظن** ـ خودتان را با بدگمانی از گزند مردم نگاهداری‌کنید.

ب‌ـ برای پرهیز از بد گمان بودن به کار مردم : **ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث** ـ بپرهیزید ازگمان که گمان دروغترین حدیث است. (هر دو حدیث درکشف‌الاسرار و عدة الابرار است) .

۵۴- **ان بعض الظن اثم** ای رهروان - درآیهٔ ۱۲ میباشد که جلوتر از این باترجمهٔ آن نوشته شد .

۵۵- از تجسس نهی کرده کردگار تا نسازی راز مردم آشکار

اشاره به : **«ولا تجسسوا»** درآیهٔ ۱۲ میباشدکه کمی جلوترباترجمه‌اش‌نوشته شد . رسول خدا فرموده : **اياكم والظن فان الظن اكذب الحديث ولا تحسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا و كونوا عبادالله اخواناً** -بپرهیزیدازگمان که گمان دروغ تر حدیثی است وکنجکاوی مکنید و پیشی نگیرید (درکنجکاوی) و رشک نورزید و دشمنی نکنید و پشت به هم نکنید و باشید بندگان خدا همچون برادران (کشف الاسرار و تفسیر ابوالفتوح رازی) .

۵۶- حضرتش فرمود با آنان شما گوشت میخوردید پنهانی‌چرا؟

اینك چند حدیث از رسول اکرم (ص) درنکوهش غیبت :

الف- **يا معشر من‌آمن بلسانه ولم يفض الايمان الى قلبه ، لاتغتابوالمسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فان من يتبع عورات المسلمين يتبع‌الله عورته و من يتبع‌الله عورته يفضحه و لو في‌جوف رحله** - ای گروه آنچنانی که گرویده است بزبانش ولی ایمان به دلش راه نیافته ، درپشت سر مسلمانان بدگوئی نکنید و دنبال نهانی های آنان نروید ، زیرا هرکس دنبال آشکارساختن راز های مسلمانان برود ، خدا دنبال نهانی او را می‌گیرد ، و هرکس‌که خدا دنبال نهانی او را بگیرد ، رسوا میسازدش اگرچه در درون خانه‌اش باشد (کشف‌الاسرار و عدة الابرار - درتفسیر ابوالفتوح رازی نیز با اندك اختلافاتی آمده) .

ب- **ایاکم والغیبة فان الغیبة اشدمن‌الزنا فان الرجل قد یزنی ویتوب فیتوب الله سبحانه علیه و ان صاحب الغیبة لا یغفرحتی‌یغفرله صاحبه**- بپرهیزید از بدگوئی درپشت‌سر ، برای اینکه درپشت‌سر بد گفتن سخت‌تر است از پلیدکاری (زناکردن)، زیرا مرد پلید کاری می‌کند و باز می‌گردد از آن کار و خدای پاك بازگشت او را می‌پذیرد ، ولی در پشت سر بدگوینده آمرزیده نمی‌شود مگر اینکه‌کسی‌که در پشت سرش بدگوئی شده او را ببخشد (بخش پانزدهم ازکتاب‌آفات‌اللسان در احیاءالعلوم امام محمد غزالی طوسی - در تفسیر کشف الاسرار و کتاب نهج الفصاحه نیز با اختلافاتی یاد شده) .

پ- **المغتاب و المستمع شریکان فی‌الاثم** - در پشت سربدگوینده و شنونده انباز هستند درگناه (بخش روزه از احیاء العلوم) .

ت - **ان‌کان فیه ماتقول فقد اغتبته و ان لم یکن فیه ماتقول فقد بهته** - اگر آنچه‌که میگوئی درآن کس باشد ، پس درپشت سرش بدگوئی کرده‌ای و اگر آنچه که میگوئی در او نباشد ، پس براو دروغ بسته‌ای (کشف‌الاسرار و عدة الابرار) - اینها نمونه‌ای بود ازبیانات رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه .

۵۷- اصل انسان‌آدم و حوا بود - رسول خدا فرموده : **ان‌الله لاینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم و انما انتم بنوآدم** - بدرستی که خدا نگاه نمی‌کند به پیکرهای شما و دارائی‌های شما، ولی نگاه میکند به‌دلهای شما وکردارهای شما و هرآینه شما فرزندان آدم هستید (کشف‌الاسرار وعدةالابرار).

درآغاز دیوان علی علیه‌السلام میفرماید :

الناس من جهة التمثال اکفاء — ابوهم آدم والام حواء

مردم از راه پیکر مانند یکدیگرند — پدرشان‌آدم ومادرشان‌حوا میباشد

۵۸ـ هرکه اتقی بود اکرم او بود ـ اینك دوحدیث از رسول خدا :

الف ـ **من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله** ـ هرکه را خشنودمی گرداند از اینکه گرامی ترین مردم باشد ، پس باید از خـدا بترسد و پرهیزکاری داشته باشد (کشف‌الاسرار و تفسیر ابوالفتوح رازی).

ب ـ **کرم الرجل دینه و تقواه و اصله عقله و حسبه خلقه** ـ بزرگـی مرد به دین و پرهیزکاری اوست و ریشه‌اش خرد او و نژادش خوی اوست (کشف‌الاسرار و عدةالابرار) . درتفسیر ابوالفتوح رازی و کتاب نهج الفصاحه هـم با اختلافاتی یاد شده است .

پ ـ ازرسول خدا پرسیده‌اند چه‌کسانی گرامی هستند ؟ فرموده‌اند : **اکرمهم عندالله اتقیهم** ـ گرامی‌ترین‌آنان نزد خدا پرهیزکارترینشان هستند (کشف‌الاسرار) .

۵۹ـ گر خرد افتد به سودای ریا — دست ایمان سازدش دورازخطا

آیات و اخبار درنکوهش ریا زیاد است ، دراینجا برخی از آنهـا با سخن کوتاه یاد میشود :

الف ـ درآیـه های ۴ و ۵ و ۶ سورة الدین (سورة الماعـون) میفرماید : **فویل للمصلین . الذین‌هم عن صلوتهم‌ساهون. الذین‌هم یراؤن** ـ وای‌برنمازگزارانی‌که درنمازشان‌کوتاهی می‌کنند ، آنانی‌که برای دیدارمردم می‌کنند ـ مقصود ازآیهٔ ششم این است‌که نماز را برای دیدار مردم بجا می‌آورند ، و بعبارت دیگر ریا می‌ورزند.

ب ـ حجةالاسلام امام محمد غزالی طوسی دربخش : (اصل هشتم از رکن سوم کیمیای سعادت) و دربخش : (پیداکردن معصیت دل ازکتاب زاد آخرت) ، دربارهٔ ریا سخن میراند و آنرا شرك نهانی میخواند و به خبری از رسول اکرم(ص)

اشاره میکند و میگوید : درخبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود : اخفی من دبیب النمل ، یعنی پوشیده‌تر است از آواز پای مور که به شب تاریك بود[1].

این خبردرکتاب نهج‌الفصاحه‌فراهم‌آوردهٔ ابوالقاسم پاینده بدین‌صورتست:

الشرك اخفی‌فی امتی من دبیب النمل علی‌الصفا فی‌اللیلة الظلماء و ادناه ان‌تحب علی شیء من الجود اوتبغض علی شیء من‌العدل وهل الدین الا الحب فی‌الله والبغض فی الله ؟ قال الله تعالی : قل ان‌کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله - شرك در امت من ازگذرکردن مور برکوه صفا درشب تاریك نهانتراست وکمترینش این است که به چیزی ازستم دوستی ورزی یا به چیزی از دادگری دشمنی‌کنی، وآیا دین جز دوستی درراه خدا و دشمنی درراه خداست ؟ خدای بزرگ گفته : بگو (ای محمد) اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی‌کنید تا خدا شما را دوست بدارد .

پ- درهمان فصل هشتم ازرکن‌سوم‌کیمیای سعادت‌وبخش : (عجب وکبر) ازکتاب زاد آخرت ، حدیث مفصلی است که معاذ جبل از پیغمبر خدا نقل میکند. حدیث مزبور برابر زاد آخرت بدینگونه است:

شنیدم ازرسول صلی الله علیه و آله‌که مراگفت یا معاذ ترا چیزی بیاموزم که اگرنگاهداری ، ترا سود دارد و اگر ضایع‌کنی ترا حجت و عذر نزد خدای تعالی بریده شود . یامعاذ خدایرا عزوجل هفت فرشته‌اند که ایشانرا بیافریده است پیش از آفریدن آسمانها و هریك را به دربانی آسمانی دیگر موکل کرده چون‌کرام الکاتبین که ایشان رقیبند برعمل بندگان ۰ عمل بنده‌که از بامداد تا شبانگاه کرده شود به آسمان برند و نوری از وی می‌تابد . چون به آسمان اول رسند ، برکردار آن بنده ثنای بسیارگویند . آن فرشته‌که دربان‌آسمان اولست‌گوید این عمل برروی وی باز

۱- زاد آخرت پیراستهٔ مراد اورنگ چاپ ۱۳۵۲ صفحهٔ ۴۸.

زنند که من فرشتهٔ غیبتم . مرا خدای تعالی فرموده که عمل کسی که مردمانرا غیبت کرده باشد مگذار که ازتو برگذرد و پس گروه دیگر از کرام الکاتبین عمل بندهٔ دیگر می‌برند که غیبت نکرده باشد تا به آسمان دویم . پس آن فرشته کـه موکل است به آسمان دویم، گوید که این عمل برروی وی باز زنند کـه مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود ، مرا فرموده‌اند که عمل وی را راه ندهم که در میان مردمان فخر آوردی. پس عمل بندهٔ دیگر که نوری می‌تابد از صدقـه و روزه و نماز به آسمان سیم برند . فرشتهٔ آسمان سیم گوید بایستید ، این عمل برروی وی باز زنید که من فرشتهٔ تکبرم و وی درمجلسها تنها به جامهـا تکبر کردی . مرا دستوری نیست که عمل ویرا راه دهم . پس عمل بندهٔ دیگر گروهی دیگرهم چون ستارهٔ درفشان از تسبیح و نماز و حج و عمره به آسمان چهارم برند . آن فرشته گوید بایستید و این عمل بروی وقفاء وی باز زنید که من فرشتهٔ عجبم ، نگذارم که عمل وی ازمن درگذرد که وی هیچ کاری نکردی که عجب درمیان نبودی . پس عمل بندهٔ دیگر بـه آسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه کنند از نیکوئی ، فرشتگان میبرند . فرشتهٔ آسمان پنجم گوید که این عمل به روی وی باززنید و برگردن وی نهید که من فرشتهٔ حسدم و وی حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی . چون عمل وی زبان درایشان زدی، من عمل وی را راه ندهم که ازمن درگذرد . پس عمل بندهٔ دیگر برآسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و حج وعمره بود . آن فرشته گوید که این عمل به روی وی باز زنید که وی برهیچکس کـه وی را بلائی و رنجی رسیدی رحمت نکردی ، لیکن شادکامی کردی و من فرشتهٔ رحمتم ، نگذارم کـه عمل وی از من درگذرد . پس عمل بندهٔ دیگر میبرند به آسمان هفتم رسند . آن نماز و روزه و زکوة و جهاد چنانکه

بانگ آن درافتاده باشد و روشنائی آن چون روشنائی آفتاب بود وسه هزار فرشته درمتابعت آن میروند. فرشتهٔ آسمان هفتم گوید که این عمل برروی وی باززنید وقفل بردل وی زنید که من بازدارم ازخداوند خویش همهٔ عملی که خالص برای وی نباشد و وی به عمل خویش خدای را نخواسته است ، لیکن بدین بزرگی خویش خواسته است درمیان خلقها و بانگ و آوازه خواسته است درشهرها . مرا فرموده است خداوند کـه عمل ویرا راه ندهم و هرعمل که خالص خدایرا نباشد، آن ریا بود و خدای تعالی عمل مرائی نپذیرد. پس عمل بندهٔ دیگری میبرند تا از آسمان هفتـم درگذرد از نماز و روزه و زکوة و حج وعمره و خلق نیکوو ذکرخدای . و همهٔ ملائکهٔ آسمان بموافقت با ایشان میروند تا همه حجابها بردارند و به خدای تعالی رسانند و همه گواهی میدهند که این عمل خالص است . خدای تعالی گوید شما رقیب و نگهبانان گردانیده و من مطلع بردل ویم . این عمـل برای من نیست . بر وی بادا لعنت من . پس فرشتگان گویند لعنت ما و لعنت تو و لعنت آسمانها و هرکه درآسمانهاست بر وی لعنت کند .

ت ـ حدیث دیگری است از رسول خـدا که اصل بـه عربی درصفحهٔ ۷۲۶ جلد اول تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار درذیل تفسیر آیهٔ ۲۶۴ وترجمهٔ آن درصفحهٔ ۴۶۷ و ۴۶۸ جلد اول تفسیرابوالفتوح رازی نوشته شده . اینك ترجمه :

رسول علیه السلام گفت روز قیامت مردی را بیارند ، گویند او را نه ترا مال دادیم ؟ چه کردی با آن ؟ گوید بار خدایا صدقـه دادم و نفقه کردم . گویند او را کردی و لکن برای آن کردی تاگویند فلان سخی است و کریم و بگفتند ، ترا از آن چه سود ؟ دیگری را بیارند ، گویند او را نه ما ترا قوت و شجاعت دادیم ؟ چه کردی ؟ گوید بار خدایا جهاد کردم و جان سبیل کردم . گویند کردی ولیکن برای

